

جستاری بر مفهوم شناسی عرصه های عمومی شهری در بازخوانی نظریه انتقادی و مکتب فرانکفورت

علی رضا بندرآباد - هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

واراز مرادی مسیحی - هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

حامد کاوش نیا* - هیات علمی موسسه آموزش عالی ایوانکی و پژوهشگر دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

حسین عالی - هیات علمی موسسه آموزش عالی ایوانکی، تهران، ایران.

Study on the concept of urban public areas and the Frankfurt School of critical theory in review

Abstract

Today, the design and expansion of critical theory to the city, including the "public areas of the city" in the efforts of modern man to achieve optimal living conditions as one of the most important goals of social movements as well as the result of "the richness of historical experience and theoretical results the accumulation of knowledge" is. Public domain in normative concept or idea that the general theoretical framework of Habermas's communicative action and ethics of dialogue instead; The public sphere of social life in which citizens can discuss important issues related to the public good (public interest) to pay. The result is the formation of public opinion. Democratic philosophers believe that this physical manifestation spaces of the public sphere, sphere of activity, communication and dialogue open and various people as well as the formation of civil life. This paper documents and logical reasoning and analytical method and the method of data collection, including library and documentary studies to examine some of the critical theory of the Frankfurt School in the city (especially Habermas, Arendt and Harvey) were investigated. In the first phase, the research findings indicate that the Frankfurt School theorists because of their similarity in opinions, including criticism of capitalism and Marxism, and criticism of modern and contemporary and positivist concepts of rationality, science and empirical evidence, human object, the loss of freedom and independence of man, which are called scholars of this school. In some of the issues and their proposed ideas such as revolution and social change agents in capitalist society and its practices, and alternative plans for a successor system, the shape of the human future in the cities and urban areas in the cities of the future changes are different. Next, the criteria and elements for the development of public areas in the city have been mentioned.

Keywords: critical theory, the Frankfurt School, public areas, urban public space, public sphere appearance criteria.

چکیده

امروزه طرح و تعمیم نظریه های انتقادی به شهر و منجمله «عرصه های عمومی شهری» در ادامه تلاشهای انسان معاصر برای دست یابی به شرایط زیستی مطلوب به عنوان یکی از مهم ترین آرمانهای جنبش های اجتماعی و همچنین حاصل «غنا» تجربه های تاریخی و ثمره نظری انباشته «معرفتها» است. حوزه عمومی در واقع ایده یا مفهومی هنجاری است که در چارچوب کلی نظریات کلی هابرماس درباره کنش ارتباطی و اخلاق گفتگو جای دارد. حوزه عمومی بخشی از حیات اجتماعی است که در آن شهروندان می توانند به تبادل نظر درباره موضوعات و مسایل مهم مربوط به خیر عمومی (مصالح عامه) بپردازند. نتیجه این امر شکل گیری افکار عمومی است. فیلسوفان دموکراتیک نیز بر این باورند که این فضاها تجلی کالبدی حوزه عمومی، عرصه فعالیت، ارتباط و گفتگوی انسانهای آزاد و گروه های مختلف و همچنین محل شکلگیری حیات مدنی است. این مقاله با روش توصیفی- تحلیلی و روش اسنادی و استدلال منطقی و با ابزار گردآوری داده مشتمل بر مطالعات کتابخانه ای و اسنادی به بررسی برخی نظریه های انتقادی به شهر و مکتب فرانکفورت (بالاخص هابرماس، آرنه و هاروی) پرداخته است. در مرحله اول یافته های تحقیق نشان می دهد که نظریه پردازان مکتب فرانکفورت به دلیل تشابه در نظریه ها و آراء شان منجمله در انتقاد از نظام سرمایه داری متاخر و معاصر و پوزیتیویسم و مارکسیسم و انتقاد از مفاهیمی چون عقلانیت ابزاری، علم اثباتی و تجربی، شیء گشتگی انسان، از بین رفتن آزادی و استقلال انسان، که تحت نام اندیشمندان این مکتب قرار گرفته اند و در بعضی از مباحث و اندیشه های مطرح شان منجمله انقلاب و تغییر اجتماعی و کارگزاران آن در جامعه سرمایه داری و شیوه های آن، طرح یک نظام جانشین و آلترناتیو، شکل حکومت آینده بشر در شهرها و تغییرات عرصه های عمومی شهری در شهرهای آینده و غیره، با یکدیگر تفاوت دارند. در مرحله بعد نیز معیارها و مولفه هایی برای شکلگیری عرصه های عمومی در شهر مورد اشاره قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: نظریه انتقادی، مکتب فرانکفورت، حوزه عمومی، فضای عمومی شهری، معیارهای پدیداری حوزه عمومی.

مقدمه

محل تبادل اطلاعات و ارتباطات چهره به چهره و تعامل شهروندان است. فضای عمومی مکانی متعلق به همه (شکل گیری عقل و هویت جمعی) و گشوده به روی عموم مردم است. فضای عمومی بازتاب وضعیت حوزه عمومی است و این دو با یکدیگر رابطه دوسویه دارند. فعالیت آزادانه تشکل های غیردولتی، اصناف، شبکه های اجتماعی، رسانه های چاپی و مجازی عامل توسعه و رشد حوزه عمومی است. حوزه ای که در ظرف فضای عمومی و به واسطه حضور مردم عینیت می یابد. حوزه عمومی رشد یافته می تواند توسط فضاهای عمومی تقویت شود. همچنین ارتقای کیفیت فضاهای عمومی می تواند عامل دعوت شهروندان به حضور، مشارکت و گفتگو بوده و عامل رشد حوزه عمومی شود. پاسخگویی به نیازهای اجتماعی انسان و تأمین فرصت های لازم در زمینه کسب تجارب اجتماعی وی مستلزم وجود فضا و قرارگاه کالبدی است که از آن به فضای عمومی تعبیر می شود. این فضا، فضایی است که افراد و گروه های مختلف اجتماعی در آن سهیم اند و محل تبادل نظریات و افکار آنهاست. فوروم ها، آگوراها، میادین و تکیه ها نشان دهنده وجود چنین فضاهایی از دیرباز هستند. اما گاهی ممکن است بر حسب شرایط اجتماعی و سیاسی کالبد این فضاها تغییر نماید و تبدیل به مکانهای عبور همانند خیابانها گردد. امکان دسترسی آسان، تبادل اطلاعات، تداوم حرکت و حضور گروههای مختلف اجتماعی از خصوصیات این گونه فضاهاست. همچنین از آنجا که این فضاها باعث ایجاد تعامل، گفتگو، ارتباط و تبادل اطلاعات میان افراد و کاهش فشار روانی اقشار مختلف می گردد، در بالا بردن کیفیت زندگی شهری بسیار مؤثرند. فیلسوفان دموکراتیک نیز بر این باورند که این فضاها تجلی کالبدی حوزه عمومی، عرصه فعالیت، ارتباط و گفتگوی انسانهای آزاد و گروه های مختلف و همچنین محل شکلگیری حیات مدنی است. در

در مقایسه با دیگر جوامع، در جامعه مدنی «عرصه عمومی» دارای اهمیت زیادی است. هابرماس در این زمینه با ارائه دو مفهوم «حوزه عمومی، سیطره عمومی یا حوزه همگانی»^۱ و «کنش مفاهمه ای» پایه ای فلسفی در رابطه با عرصه عمومی را بنا می نهد. هابرماس نخستین بار این مفهوم را در ۱۹۶۲ در کتاب «تغییر ساختاری حوزه عمومی»^۲ مطرح کرد. اگرچه گاهی حوزه را «عرصه، سیطره، قلمرو و فضا» نیز خوانده اند. بعضی اندیشمندان فلسفه سیاسی مانند «یورگن هابرماس»، «حنا آرنه»، «چارلز تیلور» و «سیلا بن حبیب» به آن پرداخته و نظریات مختلفی را ارائه کرده اند. طرح و تعمیم نظریه حوزه عمومی را می توان در ادامه تلاشهای انسان معاصر برای دستیابی به «عدالت اجتماعی، حق تعیین سرنوشت و تحقق دموکراسی» بررسی کرد. به تعبیر هابرماس حوزه عمومی بخشی از حیات اجتماعی است که در آن شهروندان می توانند به تبادل نظر درباره موضوعات و مسائل مهم مربوط به خیر عمومی (مصالح عامه) بپردازند. نتیجه این امر شکل گیری افکار عمومی است. همچنین اساس حوزه عمومی گفتگو و تعامل است و درست به همین دلیل است که (به اعتقاد هابرماس) دموکراسی اجتماعی با توسعه حوزه عمومی محقق می شود. اگرچه با مرور ادبیات موضوع مشاهده می شود که مجموعه نهادها، موسسات، انجمن های غیر دولتی، اصناف، تشکل های مردمی و شبکه های اجتماعی، رسانه ها و مطبوعات به حوزه عمومی تعبیر می شود اما جایگاه فعالیت، ظرف زندگی و عمل جمعی، تعامل و گفتگوی آنها ظرف کالبد شهر و فضای عمومی است؛ بنابراین فضای عمومی تحقق کالبدی حوزه عمومی است. فضای عمومی مکان بروز مخالفتها و موافقتها و نمایشهای شهری، برگزاری جشنها و سوگواری های ملی و مذهبی،

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۲۶۴

1. Public Sphere

2. The Structural Transformation of Public Sphere

این مقاله به مفهوم حوزه عمومی و جایگاه اندیشه متفکران مکتب فرانکفورت بالاخص هابرماس و آرنست بر شکلگیری عرصه های عمومی شهری تاکید شده است و در ادامه نظریه های مربوطه در این رابطه و مولفه های شکل دهنده به آن مورد اشاره قرار گرفته است.

نظریه انتقادی و مفهوم معرفت شناختی

«نظریه انتقادی»، ضمن انتقادات زیربنایی از رویکردهای رایج، در شناخت جامعه به ایرادات «روش شناختی و متدولوژیکی» این رویکردها پرداخته و «شیوه های پوزیتیویستی» را برای مطالعه جامعه، مورد نقد قرار می دهد و قائل است صرف «تجربه و روش های تجربی» کافی نیست و نباید مطالعه جامعه را با «مطالعه طبیعت» یکسان فرض کرد و مطالعات اجتماعی و انسانی را به صورت علمی درآورد که درصدد کشف قوانین اجتماعی و انسانی باشد؛ قوانینی که اعتبار و اقتدارشان باید همانند اعتبار و اقتدار قوانین فیزیکی و علوم تجربی و طبیعی باشد یعنی «قوانین عام، فراگیر، آزمون پذیر و اثبات پذیر براساس روش های تجربی و علمی.» اساس این نظریه را همین نقد اعتقادات پوزیتیویسم تشکیل می دهد که معتقد است کامل ترین یا تنها شکل شناخت توصیف پدیده های حسی و تجربی است و هرگونه شناخت مبتنی بر تجربه حسی و هرگونه پژوهش اصیل نیز مبتنی بر توصیف واقعیات تجربی می باشد. از دید اعضا این مکتب، نظام سرمایه داری معاصر به کمک علم اثباتی و تکنولوژی و عقلانیت ابزاری به سلطه انسان و طبیعت پرداخته است. در جهان سرمایه داری که در آن سلطه ابزاری حاکم است تنها نظریه انتقادی می تواند رهایی بخش باشد. به نظر آنها وظیفه اصلی نظریه انتقادی نقد جامعه موجود است نه ترسیم نظام جانشین و بهتر (بشیریه، ۱۳۸۷، ص ۱۷۹). ظهور نظریه انتقادی ناشی از نارسایی و ناتمامی فرآیند عقلانیت در تاریخ است. غایت اصلی نظریه انتقادی، عقل و آزادی است (همو، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳).

هابرماس در این رابطه می گوید: «نظریه انتقادی وظیفه هر فردی است و محدود به دانشمندان علوم اجتماعی نیست. بازسازی تاریخ تکاملی و عقلی نوع بشر در تحلیل نهایی به وسیله تک تک افراد تحقق پذیر است» (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۲۳۵-۲۳۴). فعالیت انتقادی و روشنگرانه نظریه پرداز اجتماعی، از دید هابرماس ذاتاً متضمن نتایج سیاسی است. از همین روست که نظریه انتقادی جایگاهی در درون تاریخ تکامل عقلانیت دارد. برداشت هابرماس از حوزه سیاسی، برداشتی اساساً هگلی است. دولت، حوزه سیاسی یا امر عمومی و کلی انضمامی یا حوزه سیاسی، حوزه علائق کلی است. به عبارت دیگر به نظر او سیاست باید حوزه کلی انضمامی یا علائق عمومیت پذیر باشد. از همین روست که مفهوم مشروعیت در اندیشه او مفهومی اساسی است. از دید او گفتمان به عنوان راه حل مسائل مربوط به حقیقت و اعتبار و رسیدن به علائق کلینیز نظریه سیاسی وی را تشکیل می دهد. البته مشکل اصلی، تشخیص علائق کلی و انضمامی در حوزه سیاست است (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۲۳۶-۲۳۵). «دموکراسی گفتگویی یا مشارکتی» مبتنی بر حوزه عمومی است. حوزه عمومی فضایی اجتماعی است که در آن نهادها و کنش های فرهنگی به ویژه از نوع سیاسی و اجتماعی جای دارند. در حوزه عمومی بحث درباره مسائل همگانی جریان دارد و همه شهروندان حق مشارکت در آن را دارند. در حوزه عمومی اعتبار احکام و قوانین با عقلانیت ارتباطی شهروندان و بر اساس بصیرت و استدلال انجام می گیرد (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۶۳-۶۲). در نظام سرمایه داری متاخر سیستم با دست اندازی بر زیست جهان جامعه را از انقلاب و تغییر اجتماعی و آرمان رهایی باز می دارد. اکنون کار رهایی برعهده تمام شهروندانی است که با کمک «عقلانیت و کنش ارتباطی» در حوزه عمومی به دنبال تحقق سیاست های عمومی و قوانینی در جهت منافع عمومی و رهایی و سعادت همگان گام برمی دارند (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۲۳۸-۲۳۴) و

(پولادی، ۱۳۸۸، ص ۶۲). کتاب «مابین واقعیت ها و هنجارها» مبسوط ترین نمونه اعمال نظریه هابرماس بر حکومت است. عنوان مبهم کتاب توصیفی از ویژگی های قانون است. مفاهیم عقلانیت ارتباطی و اخلاق گفتگو نزد او نوع خاصی از سیاست را مطرح می کند. دموکراسی مدنظر او بسیار مشارکت خواه و مبتنی بر حوزه عمومی گسترده ای است که با نام «دموکراسی رایزانه یا گفتگویی» معروف شده است. در این شکل حکومت، قانون-گذاری بر اساس رای همگان، بر اساس حق مشارکت همگان و برابری و استدلال برتر و بر مبنای رضایت و تایید همه شهروندان در فرآیندی گفتگویی و گفتمانی انجام می گیرد (لسناف ترجمه دیهیمی، ۱۳۸۹، صص ۴۱۹-۴۱۷).

به طور کلی از دیدگاه نظریه انتقادی، جامعه به شیوه هگلی به عنوان نظامی تلقی می شود که در آن افراد در پی علایق و منافع خاص خود ضرورتاً به وابستگی متقابل، تقسیم کار، تولید کالایی با نظام مبادله، کار مزدوری، تمرکز دیوانی و دولتی و به طور کلی عقل ابزاری هدایت می شوند. چنین نظامی از دیدگاه نظریه انتقادی ذاتاً متمایل به بحران است. نتیجه چنین نظامی مثله کردن تمامیت وجود انسان و سرکوب خواسته های راستین اوست که به ویژه در عصر سرمایه داری متاخر سازمان یافته، از طریق مستهلک ساختن انرژی های شهوی و لیبیدویی انسان به اوج پرخاشگری و سرکوب می انجامد (بشیریه، ۱۳۸۷، ص ۱۷۰).

تفاوت مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی:

مکتب فرانکفورت تعبیری عام و کلی است که بر کل عرصه فعالیت های فکری و عملی موسسه تحقیقات اجتماعی از سال ۱۹۲۳ تا اواخر دهه ۱۹۵۰ که «هور کهایمر» و «پولوک» بازنشسته شدند و در واقع بر کل دوران حیات موسسه اطلاق می شود و بیانگر یک هویت یا پیکره کلی است که تکامل یافته یا برآمده از درون موسسه است. اما نظریه انتقادی، رویکرد نظری و تحلیلی و پارادایم یا چارچوب فکری اعضای

این مکتب است که هرکدام علی رغم پایبندی به اصول فکری شخصی خود در چارچوب مذکور به تحلیل و تبیین پدیده های مورد مطالعه در راستای خطوط کلی حاکم بر موسسه می پرداختند (مقدم-فر، ۱۳۸۸؛ بنقل از باشگاه اندیشه)^۱.

تشابه مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی: در نزد اعضای این مکتب و نظریه، یک سری اصول محوری مقبول وجود داشت که باید به عنوان مبنای عمده حاکم بر فعالیت های پژوهشی، در راس برنامه های مکتب قرار می گرفتند که از جمله مهم ترین آنها عبارتند از (مقدم فر، ۱۳۸۸؛ بنقل از باشگاه اندیشه):

«سرمایه داری در رشته ای از بحران های حاد به سر می برد، بهترین راه برای درک صحیح این بحران ها چیست و چه رابطه ای بین امور سیاسی و اقتصادی وجود دارد؟ مناسبات اجتماعی در معرض تغییر جدی قرار گرفته اند. جهت گیری این تغییر به کدام سو است و این تغییر چه اثری بر روند فرد دارد؟ اقتدارگرایی (اتوریتاریانیسم) و توسعه نهادهای بوروکراسی، ظاهراً نظم مسلط روز به شمار می روند. این پدیده ها را چگونه می توان درک و تحلیل کرد؟ مبارزات جنبش های کارگری در اروپا به صورت مبارزه واحد تمام کارگران جهان، تحقق نیافت. عوامل و موانع این امر کدامند؟ عرصه های مختلف فرهنگ، در معرض دخل و تصرف و تحت نظارت دقیق قرار گرفته و به بازی گرفته شده اند. آیا نوع جدیدی از ایدئولوژی در حال تکوین است؟ اگر آری، این ایدئولوژی جدید چگونه و چه اثراتی بر زندگی روزمره افراد دارد؟»

لازم به ذکر است نظریه پردازان این مکتب ابتدا عقاید خود را بر تفکر مارکسیستی استوار کردند و اساساً تأثیر گرفته از اندیشه های مارکس بودند (هرچند وام دار بودن آنها به هگل را نیز نباید نادیده گرفت)؛ اما در ۵۰ سال اخیر، از اصول خود بسیار فاصله گرفته اند. اصول اولیه آنها را سرمایه داری و لیبرال دموکراسی تشکیل می داد. اما بعد از گذشت

۱. برای اطلاعات بیشتر در این رابطه ر.ک: گلناز مقدم فر، مکتب فرانکفورت و بسط نظریه انتقادی، روزنامه رسالت ۸۸/۵/۲۶

سال‌های اولیه این مکتب، هیچ نظریه واحدی که مورد توافق اعضای آن باشد، وجود نداشت. **پیش‌فرض‌های تحلیل‌های انتقادی:** نظریه انتقادی در جامعه، که یک نظریه ارزشی و سنجشی به شمار می‌رود و از اهداف مهمش ارائه تحلیل‌های انتقادی از مسائل و معضلات جامعه است، براساس یک سری پیش‌فرض‌ها، که در واقع خطوط راهنمای کلی آن هستند، به تحلیل و انتقاد از جوه مختلف جامعه، می‌پردازد که اهم این خطوط عبارتند از: «۱. آرا و عقاید افراد، برخاسته از جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. لذا برای نیل به شناخت و نتایج عینی آن، باید به بستر زمانی و مکانی‌ای که افراد در آن بسر می‌برند، توجه کرد؛ ۲. روشنفکران، نباید در جهت‌گیری‌های علمی-تحقیقاتی و همین‌طور در برخوردهای سیاسی-اجتماعی خود، عینی و برون‌گرا باشند و نباید واقعیت را از قضاوت ارزشی جدا کنند؛ ۳. روشنفکران باید نسبت به جامعه مورد بررسی خود، موضعی انتقادی داشته باشند؛ موضعی که هدف اساسی آن آگاه ساختن افراد و ایجاد تحول اجتماعی باشد؛ ۴. باتوجه به وجود مقولاتی چون حقیقت و شناخت «رویکرد هنجاری»، نظریه انتقادی به مراتب بیش از «رویکرد امر واقع» پوزیتیویسم، می‌تواند روشنفکران را در تحقیقاتشان در زمینه علوم اجتماعی و انسانی به این مقولات نزدیک کند؛ ۵. ابراز قضاوت نظریه انتقادی، به دریافت هگلی از عقل نزدیک‌تر است تا به دریافت مارکسی از آن. براساس دریافت هگلی، تکامل و پیشرفت آزاد افراد به قوام و بنیاد عقلانی جامعه وابسته است؛ ۶. این توهم که مالکیت و سود، نقش کلیدی خود را از دست داده‌اند، مردود است و به زعم نظریه انتقادی، حتی خود نظریه سنتی نیز بخشی از فرایند تولید بوده و در خدمت واقعیت موجود و بویژه افزایش سود و تحکیم سلطه مالکیت قرار دارد.»

مکتب انتقادی فرانکفورت
«مکتب انتقادی فرانکفورت» یکی از مهمترین

مکاتب فکری در قرن بیستم می‌باشد که در دهه ۱۹۳۰ توسط «فلیکس وایل» بنیان نهاده شد و اندیشمندانی چون «تئودور آدورنو»، «ماکس هورکهایمر»، «هربرت مارکوزه» و «یورگن هابرماس» تحت لوای این مکتب به ارائه نظریات خود پرداختند. عمده بحث این نظریه پردازان نقد «سرمایه داری یا بورژوازی و پوزیتیویسم و مارکسیسم» می‌باشد. در این مکتب، نظریه انتقادی مطرح می‌شود که شامل انتقادات نظریه پردازان آن به سرمایه داری متاخر، پوزیتیویسم و مارکسیسم می‌باشد. مکتب فرانکفورت یا مارکسیسم جدید (نئومارکسیسم) در دهه ۱۹۳۰ در تفکر جوامع غربی آغاز شد. نظریه انتقادی به این معناست که این جریان فکری تلاش می‌کند برای کشف ساختارهای زیرین جامعه معاصر و نقد آن پایگاهی نظری تدارک کند. مارکسیسم در اینجا به عنوان نظریه‌ای برای تحلیل نارسایی‌های اساسی جامعه سرمایه داری معاصر و نشان دادن راه برون رفت از آن بکار می‌رود. و نمایندگان آن از هورکهایمر و آدورنو تا مارکوزه و هابرماس را در بر می‌گیرد (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۳۹-۳۸). اندیشمندان این مکتب اگرچه اساس نگرش خود را از مارکس گرفته‌اند و جوهی از اندیشه‌های هگل و کانت و وبر و فروید و هوسرل را برای بازسازی اندیشه مارکس بکار برده‌اند به نحوی که در برخی موارد تحلیل‌شان از شیوه مارکس فاصله گرفته است. آماج اصلی حمله نظریه انتقادی آگاهی کاذب در جامعه سرمایه داری معاصر و مسائلی است که نقاط توجه مارکسیست‌هایی چون لوکاچ و گرامشی نیز بود. تحصیل گرایی یا پوزیتیویسم در علوم انسانی از جمله اینهاست (پولادی، ۱۳۸۸، ص ۳۹).

مبانی فکری و اصول مکتب فرانکفورت

اعضاء مکتب فرانکفورت در جهت نظریه انتقادی خود از نظام سرمایه داری متاخر یا معاصر، دو نقد اساسی را مطرح می‌کنند. موارد انتقاد مکتب فرانکفورت بر پوزیتیویسم عبارتند از:

۱. پوزیتیویسم به دنبال پیاده کردن اصول علم

خود که بر اساس عقل ابزاری است برای مهار و کنترل طبیعت است که به سلطه فن سالارانه بر جامعه بشری می انجامد که مورد رد اعضاء مکتب فرانکفورت قرار گرفته است.

۲. پوزیتیویسم علوم اجتماعی و علوم طبیعی را یکی می داند و از درک جهان اجتماعی ناتوان است و کنشگران اجتماعی را نادیده می گیرد و با افراد فعال انسانی بر اساس جبرگرایی مکانیکی برخورد می کند و هیچ تفاوتی بین ذات و عرض قائل نیست که از نظر اعضاء مکتب فرانکفورت مردود است.

۳. پوزیتیویسم به تایید وسائل رسیدن به هدف نه کارامدی خود هدف می پردازد و به حفظ وضع موجود اعتقاد دارد که به جلوگیری از تغییر اجتماعی یا تغییر وضع موجود و به بی تفاوتی سیاسی می انجامد و نقد را متوجه نظریه می کند نه دنیای خارج و یا به طور کلی پوزیتیویسم توجیه گر نظام سرمایه داری است که از نظر اعضاء مکتب فرانکفورت پذیرفتنی نیست.

۴. پوزیتیویسم بین امر واقع و امور ارزشی تفاوت می گذارد و دانش را از علائق انسانی جدا می داند که از دید اعضاء مکتب فرانکفورت مردود است.

۵. پوزیتیویسم اساس بر تجربه گرایی و تحلیل یک مقطع از پدیده است برخلاف اعضاء مکتب فرانکفورت که معتقد به روش دیالکتیکی و هم پدیده را بررسی می کنند و هم ریشه های تاریخی آن را (ابراهیمی مینق و امیری، ۱۳۸۶، صص ۸۶-۶۶).

نظریه پردازان مکتب فرانکفورت

نظریه پردازان مکتب انتقادی فرانکفورت عبارتند از: «والتر بنیامین»، «فریدریش پولوک»، «اریش فروم»، «ماکس هورکهایمر»، «تئودور آدورنو»، «هربرت مارکوزه»، «یورگن هابرماس» (صلاحی، ۱۳۸۶، صص ۱۳۲-۱۲۷) و (قادری، ۱۳۸۷، صص ۱۱۰-۱۰۶). که در جدول زیر به اختصار بین شده است.

عرصه عمومی

مفهوم «عرصه عمومی» هابرماس فراتر و عام تر از مفهوم فضای عمومی است و به نوعی «فضای

عمومی» بخشی از حوزه عمومی محسوب می شود. فضای عمومی فضای باز و در دسترس عموم است، فضایی که مردم برای فعالیت های فردی و جمعی به آن می روند. این فضاها ممکن است شکلها و نامهای متفاوتی داشته باشند: پارک، میدان، بازارچه، کافه یا مرکز فرهنگی. ممکن است تحت مالکیت عمومی یا خصوصی باشند، اما به هر حال به روی مردم باز هستند. این فضاها ممکن است به صورت خودجوش و در نتیجه استفاده مکرر مردم از یک فضا برای یک فعالیت معین به وجود بیایند، مثل برخی پاتوقها و مکانهای مکث و گپ زنی محلی. حوزه همگانی در تعریف هابرماس از آن حوزه «رشد آگاهی اجتماعی در جامعه مدرن» است. این حوزه ای است که افکار عمومی در آن با بکارگیری خرد انتقادی و قضاوت عقلانی شکل می گیرد و به تنها منبع مشروعیت بخش به قوانین حاکم بر حیات اجتماعی مبدل می شود. حوزه همگانی هابرماس مستقل از دولت و بازار است و مباحثه انتقادی در آن، فارغ از قدرت و منزلت افراد جاری می شود. در این حال حوزه همگانی در مقابل حوزه خصوصی - که مسئله فردی در آن پیگیری می شود و دولت که امر همگانی را از بالا دنبال می کند - قرار می گیرد (خاتم، ۱۳۸۴، ص ۱۱). واژه «public sphere» را حوزه عمومی، عرصه عمومی، سیطره عمومی، قلمرو عمومی، قلمرو فضای عمومی و فضای عمومی ترجمه کرده اند. لغت «عمومی» [نیز] که از واژه لاتین populus به معنی «مردم» گرفته شده، معنای گسترده ای دارد. واژه های معادلی که در فرهنگ آکسفورد به عنوان صفت برای این واژه آمده، عبارتند از: متعلق به مردم بودن؛ تعلق داشتن یا تمایل داشتن به یک جمعیت یا ملت یا در نظر گرفتن منافع آنها؛ کاری یا چیزی که برای یا توسط اعضاء یک اجتماع منسجم محلی انجام شده یا ساخته شده؛ مجوز نمایندگی داشتن از طرف یک اجتماع منسجم محلی؛ آماده یا در دسترس یا قابل استفاده بودن یا سهیم شدن تمام اعضاء آن اجتماع؛ در انحصار استفاده خصوصی

جدول ۱. برخی نظریه پردازان مکتب فرانکفورت و مکتب فرانکفورت و دیدگاه آنان؛ ماخذ: نگارندگان بر اساس یافته‌های تحقیق.

نسل اول: ماکس هورکهایمر (۱۹۷۱-۱۸۹۵)	نسل دوم: تئودور آدورنو (۱۹۶۹-۱۹۰۳)
<p>(*) نقد تحصیل گرایی و بازگشت به پراکسیس: ماکس هورکهایمر از بنیان گذاران و چهره‌های اصلی مکتب فرانکفورت است. مکتب فرانکفورت نام خود را از دانشگاه فرانکفورت آلمان گرفته است زیرا در آن تاسیس شد. این مکتب در اصل به عنوان موسسه پژوهش‌های اجتماعی برای مطالعات عمیق در بنیادهای نظری مارکسیسم و بازبانی ریشه اشتباهات گذشته و سرانجام بازسازی مارکسیسم تاسیس شد. یکی از نقاط تمرکز این مکتب در بازخوانی مارکسیسم تجزیه و تحلیل رابطه «نظریه و عمل» بود (بولادی، ۱۳۸۸، صص ۴۰-۳۹). (*) نقد تحصیل گرایی یا پورتیویسیسم: او پورتیویسیسم را مورد نقد قرار داد؛ به نظر او تحصیل گرایی مانع اصلی شناخت واقعیات جامعه سرمایه داری و نفی این واقعیات است. پورتیویسیسم که بر این اصول استوار است که ذهن از عین جداست و بنیان دانش تجربه است و علوم طبیعی و اجتماعی وحدت دارند و می‌توان قوانین عام آن‌ها را پیدا کرد از نظر هورکهایمر مرده دانسته شد (بولادی، ۱۳۸۸، صص ۴۰). (*) بازگشت به پراکسیس و نقد اقتصادگرایی: مدعی است که نظریه انتقادی با چنین روشی به افشای جوجه غیرعقلانی نظام سرمایه داری معاصر و پیشنهاد راه‌های معقول برای رهایی از آن می‌پردازد. چنین کاری با تمرکز بر پراکسیس به عنوان ترکیب کار عینی و ذهنی میسر است. بر دانش اقتصادگرایانه از مارکسیسم عامل جوهری نظام اجتماعی را ساخت تولیدی و تکنولوژیکی معرفی می‌کند و اینها را به جای پراکسیس قرار می‌دهد. حال آنکه نیروهای تولیدی و تکنولوژی خود محصول کار انسان است؛ بنابراین به جای ساخت اقتصادی به عنوان تعیین کننده روابط تولیدی و شرایط کار و همچنین نهادهای اصلی اجتماعی باید کلیت اجتماعی و روابط دیالکتیکی بین اجزای این کلیت را مورد ملاحظه قرار داد (بولادی، ۱۳۸۸، صص ۴۲-۴۱). (*) دولت اقتدارطلب: هورکهایمر در مقاله دولت اقتدارطلب، چنین استدلال می‌کند که همه پیش بینی‌های ماکس در مورد جامعه سرمایه داری به حقیقت پیوسته است؛ داده کار در کالا کاهش یافته، دولت به سرمایه دار کل تبدیل گردیده، بورژوازی دچار تفرقه شده و نظام دولت اقتدارطلب سلطه کامل به دست آورده است؛ بدین-سان ظاهراً می‌بایستی شرایط انقلاب و فروپاشی سرمایه داری فراهم شده باشد، لیکن در واقع دولت اقتدارطلب سرمایه‌داری فضاهای تازه‌ای برای رشد سلطه سرمایه دارانه ایجاد کرده و دولت رفاهی رضایتمندی کادری در بین توده‌ها به وجود آورده است. طبقه کارگر و سازمان‌های آن دیگر نیروی رهایی بخش به شمار نمی‌روند زیرا در درون ساخت دولت ادغام شده‌اند (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۱۸۳-۱۷۷).</p>	<p>(*) دیالکتیک روشنگری و سلطه عقل ابزاری: تئودور آدورنو از چهره‌های شاخص مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی است. او علاوه بر فلسفه در زیبایی شناسی و هنر نیز نوشته‌های قابل توجهی دارد. نخستین کتاب فلسفی او دیالکتیک روشنگری است که آن را به اتفاق دوستش هورکهایمر نوشته است. معروفترین کتاب او دیالکتیک منفی است (بولادی، ۱۳۸۸، صص ۴۲). (*) دیالکتیک روشنگری: او در این کتاب نقد جامعه سرمایه داری را تا نقد اندیشه روشنگری پیش می‌برد. به نظر او وضعیت کنونی جامعه سرمایه داری دنباله و پیامد ضروری منطق حاکم بر روشنگری است. روشنگری زاینده عقل ابزاری است و عقل ابزاری حاکم بر جامعه کنونی. او مسیر تاریخ را به شیوه «پوری» عبارت از فرآیند عقلانی شدن امور می‌گیرد. عقلانی شدن در دنیای معاصر به سلطه عقلانیت ابزاری ختم شده است. عقلانیت ابزاری یعنی عقلانیتی که تنها به رابطه هدف وسیله می‌اندیشد. با چنین نگرشی به امور غایت سعادت بشری به کلی فراموش می‌شود. سلطه تکنولوژی و سلطه بوروکراسی و غلبه از خودبیگانگی و شبی شدنی و حتی فاشیسم و غیره مظهر چنین پدیده‌هایی است. فاشیسم ادامه تجدد است زیرا باجبرگی عقل انسان بر طبیعت نیروی مخرب عصر روشنگری یعنی فاشیسم پدید می‌آید (بولادی، ۱۳۸۸، صص ۴۳-۴۲). (*) صنعت فرهنگ: او بر عکس نظر ماکس مبنی بر حرکت پیش رونده تاریخ، جامعه معاصر را در تفسیر نیروهای غیر عقلانی می‌بیند. یکی از مظاهر سلطه عقلانیت ابزاری به نظر او صنعت فرهنگ است که بورژوازی برای دستاموزی افکار و اطوار توده‌ها بکار می‌گیرد. صنعت فرهنگ روح نوعی فرهنگ استاندارد با بهره‌گیری از انواع سرگرمی‌های منحط و توده‌گیری است که مردم را در چنگ خود اسیر می‌دارد. این فرهنگ فردیت و آزادی را از میان برمی‌دارد و به این ترتیب مقاومت پروتاریا نیز رو به خاموشی می‌رود (بولادی، ۱۳۸۸، صص ۴۳). (*) دیالکتیک منفی: آدورنو نگرش فلسفی اولیه خود را دیالکتیک منفی می‌خواند که منظور از آن نقد هرگونه دیدگاه فلسفی و نظریه اجتماعی به عنوان نقطه عزیمت مطلق و اساس تفکر آدمی بود. با این حال میان اندیشه‌های آدورنو و هورکهایمر شباهت‌های اساسی وجود داشت و کتاب دیالکتیک روشنگری حاصل همکاری فکری آن دو بود. او معتقد است که تنها نقطه عزیمت در نگاه به جامعه باید نفی و نقد باشد. او برای این منظور مفهوم دیالکتیک منفی را به کار می‌برد. او همسو با این فکر حتی از ترسیم جامعه آینده که باید جانشین جامعه زده کنونی شود، خودداری می‌کند؛ زیرا همین خود به منزله نقطه عزیمت است و از نظر آدورنو پذیرفتنی نیست (بولادی، ۱۳۸۸، صص ۴۴) و (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۱۸۵-۱۸۴).</p>

(*) ذات و عرض و خواسته‌های راستین و دروغین: خط محوری نظام نظری مارکوزه تمایز بین دو سطح متفاوت از حیات اجتماعی، تقابل بین این دو سطح و امکان گذار از یکی به دیگری است. سطح نخست به ذات و سطح دوم به ظاهر تعلق دارد. تمایز بین ذات و عرض در فلسفه غرب سابقه طولانی دارد. تمایز بین ذات و عرض در واقع تمایز بین دو سطح واقعیت است. او می‌گوید این فکر که ساخت پدیدار و ثابت چیزها تنها از طریق ارجاع آن‌ها به خداوند یا طبیعت و یا ذات آن‌ها قابل فهم است در سرتاسر تاریخ غرب امتداد یافته است. به نظر او فهم ذات یا طبیعت چیزها در دسترس عقل بشر است. عقل در پس پیچیدگی چیزها آنچه را ذاتی و آنچه را عارضی است از هم تشخیص می‌دهد، آنها را منتزغ می‌کند و به صورت مفهوم در می‌آورد. وقتی مفاهیمی مثل انسان، دولت، هنر و مفاهیم دیگر را می‌سازیم در واقع ذات از عرض جدا می‌کنیم. تفکر عقلانی یعنی اندیشیدن بر اساس مفاهیم (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۴۵-۴۴). (*) عقل سرچشمه نقد: توانایی تفکر مفهومی نشان این توانایی انسان است که بین خود و شیء مورد ادراک فاصله می‌بیند و این حاکی از قابلیت انسان در آزادی و ارزیابی نقادانه است. به نظر او عقل قوه نفی یا استعداد انتقادی ذاتی است. بنا به نگرش نظریه اجتماعی، انسان را نباید موجودی انزاعی یا فراطاری بلکه باید موجودی اجتماعی به حساب آورد (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۴۶-۴۵). (*) عقل، آزادی، سلطه، اقتدار: مارکوزه ابعاد وجودی انسان را با سه جزء شامل عقل، آزادی و جستجوی خرسندی تبیین می‌کند. انسان موجودی عقلانی است و عقلانی بودن منضم آزاد بودن است. مفهوم سلطه در مقابل مفهوم آزادی قرار می‌گیرد. وقتی هدف‌ها و کارهای فرد را دیگری تعیین کند او تحت سلطه است. به نظر او در جامعه طبقاتی سه نوع سلطه وجود دارد که عبارتند از: ساختاری، ابزاری و ایدئولوژیک. (*) جستجوی خرسندی و دیالکتیک تمدن: از دید مارکوزه دیالکتیک عشق و مرگ انسان، تمدن را می‌سازد. به نظر مارکوزه علاوه بر عقل، آرزوها و امیال در معرفت انسان نقش دارند. او انسان را موجودی عقلانی می‌داند که کمال او به عالیترین وجه در تحقق بیشترین آزادی و خرسندی است. تحقق این اصل و همچنین حق انسان به آزادی و خرسندی، علت وجودی جوامع بشری است (پولادی، ۱۳۸۸، ص ۴۸). (*) آگاهی کاذب: به نظر مارکوزه در مورد سازو کارهای نظام سرمایه‌داری، بقای نظام سرمایه‌داری با آگاهی کاذب میسر شده است. صنعت تبلیغات، رسانه‌های همگانی و علوم اجتماعی تحصیل گرا ابزارهای آگاهی کاذب‌اند. اکنون صنایع سرگرمی ساز یا تلویزیون و پرکننده اوقات فراغت در این زمینه جای مهمی یافته‌اند. با این وسائل و سایر تمهیدات برای کارگران رضایت خاطر ارزان و بی‌مایه فراهم می‌شود. بورژوازی با فرآیندهایی از این قبیل به کودن سازی مردم مشغول است (پولادی، ۱۳۸۸، ص ۴۹). (*) سوسیالیسم به مثابه نظریه خواسته‌های راستین: او می‌گوید سوسیالیسم نظریه‌ای درباره خواسته‌های راستین بشری و نیروی محرک تاریخ معاصر است. به نظر او انقلابی که توسط روشنفکران و احزاب با آگاهی از این نیاز راستین برپا می‌شود سرانجام سرشت دروغین انسان را می‌زاید و سرشت راستین او را به‌و باز می‌گرداند (پولادی، ۱۳۸۸، ص ۴۹).

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۲۷۰

و (لسناف ترجمه دیپمی، ۱۳۸۹: ۳۹۵-۴۰۵).

(*) ادراک فضامندانه فضای شهری: در ک فضامندانه ای از نظریه انتقادی مارکس برای وضعیت موجود در سرمایه داری متأخر؛ (* جدایی تاریخی تحول انسان و محیط طبیعی به محیط انسان ساخت نبوده است. این محیط مصنوع که انسان با آن در دیالکتیک قرار دارد به طور عمده، «طبیعت دوم» یا «شهر» نام دارد. (* کنش دیالکتیکی با فضا: از این رو هر نوع تلاشی (فکری - عملی)، ناگزیر از «کنش دیالکتیکی» - با - بر بنیان فضا و به طور کلی شهری شدن «هستی شناسی» و «روش شناسی» در بستر جغرافیای تاریخی شهر است؛ (* «دیالکتیک فرایندهای اجتماعی - فرم های فضایی» و (* عدالت اجتماعی و فضایی: (* نیاز: این معیار اشاره دارد که افراد دارای از حقوق مساوی در بهره‌وری از منابع و امتیازات برخوردار هستند؛ ولی نیاز همه افراد مشابه نیست و تساوی بهره‌وری از دیدگاه نیاز افراد به صورت تخصیص نابرابر (عدم تساوی) جلوه گر می‌شود. (* شرکت در منفعت عمومی: مطابق این معیار، آن دسته از افرادی که فعالیتشان به نفع عده بیشتری است، بیشتر از آن عده فعالیتشان به عده کمتری اختصاص دارد، حق ادعا دارند. (* استحقاق: این معیار به مواردی اشاره دارد که افراد به دلایلی نظیر سابقه زحمت بیشتر، تحت تعلیم بوده و میزان تحصیلات و ... استحقاق بیشتری دارند.

(*) بازسازی مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک: هابرماس از بزرگترین اندیشمندان نظریه انتقادی و از بازماندگان سنت مکتب فرانکفورت است که با طرح یک نظریه جامع و همه جانبه و از طریق بهره‌گیری از سنت هگلی و دستاوردهای نظری کسانی چون مارکس و بر، تالکوت پارسونز، اماتونل کانت و روانشناسی زیگموند فروید و ژان پیاز به بازسازی همه جانبه مارکسیسم و تطبیق آن با شرایط جامعه سرمایه‌داری متأخر اقدام کرده است (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۵۱-۵۰). (* طرح کلی منظومه فکری هابرماس: او در آثار بعدی خود با بهره‌گیری از دو مفهوم مرتبط کار و تعامل به بازسازی ماتریالیسم تاریخی مارکس می‌پردازد. کار عبارت است از رابطه انسان با طبیعت برای تولید و تعامل رابطه انسان ها با یکدیگر است (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۵۲-۵۱). به عبارت دیگر هابرماس میان منطق کار و منطق ارتباط تمیز می‌دهد. منطق کار عبارت است از عمل عقلانی و هدفمند فرد روی جهان خارجی که متضمن رابطه تک فردی میان ذهن و عین یا رابطه تک ذهنی است. منطق ارتباط در مقابل، ناظر بر ارتباط متقابل و چند جانبه اذهان انسانی است که متضمن مفاهیم و گفتمان دربار احکام معطوف به حقیقت است و منطق دوجانبه یا دو ذهنی دارد (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۳۱۳). تعامل حوزه فرهنگ و اخلاق و دانش اجتماعی را می‌سازد. به نظر او حوزه تعامل منطق خاص خود را دارد (قادری، ۱۳۸۷، صص ۱۲۴-۱۲۰). او می‌گوید پیشرفت جامعه بشری را باید هم بر حسب کار یا کنش ابزاری و هم بر حسب تعامل با کنش ارتباطی موردنمایش قرار داد. این دو حوزه با اینکه با هم مرتبط اند هر یک عقلانیت خاص خود را دارند (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۲۱۸-۲۱۷). در جامعه سرمایه‌داری، عقلانیت ارتباطی با عقلانیت ابزاری در تضاد قرار می‌گیرد. این تضاد به صورت بحران مشروعیت منجلی می‌شود. حل این تضاد در گرو تغییر نظام سرمایه‌داری و استقرار نظام جدیدی است که بتواند عقلانیت ارتباطی را از سلطه ابزاری برهاند (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۲۲۵-۲۲۲). (* شناخت و علاقت انسانی: بحث اصلی کتاب شناخت و علاقت انسانی هابرماس در نظریه شناخت یا معرفت است. او در این کتاب به نقد نگرش اثباتی و ارائه نظریه شناخت و معرفت خود می‌پردازد (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۳۱۴-۳۱۳). تحصیل گرایی یا پوزیتیویسم نگرش معرفت‌شناسی غالب در دوره فعالیت اندیشمندان وابسته به مکتب فرانکفورت بود. مقابله با این معرفت‌شناسی از جهات مختلفی حائز اهمیت بود: چه از جهت ایدئولوژیکی برای اینکه این نگرش به طور غیرمستقیم از نظام سرمایه‌داری دفاع می‌کرد، چه از نظر دغدغه علمی به سبب اینکه پوزیتیویسم معرفت اجتماعی نادرستی را پایه گذاشته بود و مانع شکل‌گیری یک شناخت اجتماعی درست بود. هابرماس استدلال می‌کند که پوزیتیویسم اولاً کلیت اجتماعی را از نظر می‌اندازد و با استغراق در اجزاء هم از شناخت جامعه که یک کل مرکب است باز می‌ماند و هم عقل را مثله می‌کند. ثانیاً از رابطه معرفت با علاقت انسانی غافل است و در جستجوی علم ناب به دنبال سراب می‌دود (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۵۴-۵۳). (* کنش ارتباطی: تعامل انسان ها با یکدیگر بر پایه زبان که عامل ارتباط است کنش ارتباطی خوانده می‌شود. او کنش را بر اساس مبنای نوع علاقت و حوزه عمل به دو دسته تقسیم می‌کند: «۱. کنش ابزاری» که کنشی است برای رسیدن به یک هدف و مربوط به رابطه انسان با طبیعت است؛ ۲. کنش ارتباطی، به تعامل بین دو یا چند کنشگر که می‌توانند از زبان بهره‌گیرند مربوط می‌شود و مربوط به رابطه بین انسان هاست که می‌کوشند برای رسیدن به یک هدف مشترک به تفاهم و وفای برسند (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۵۵-۵۴). (* عقلانیت ارتباطی: کنش ارتباطی منطق و مسیری دارد که از عقلانیت خاصی پیروی می‌کند که هابرماس آن را عقلانیت ارتباطی می‌نامد. عقلانیت ارتباطی هم وسیله رسیدن به پیشرفت و ترقی و تکامل اجتماعی در ماتریالیسم تاریخی، با ظرفیت بالقوه‌هایی بخش و هم به معنی پیشرفت دعوی عقل در برابر قدرت خودکامه نظام سرمایه‌داری است (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۵۶-۵۵). (* عقلانیت شدن: تحلیل مکتب فرانکفورت از خصوصیات جامعه سرمایه‌داری معاصر مشابه نظر ماکس وبر (ففس آهنین) همان عقلانیت ابزاری است که دارای بار منفی است و باعث از بین رفتن آزادی و استقلال بشر و شیء‌شدگی انسان می‌شود و در پوزیوگراسی و تکنولوژی تمدن غرب تجلی می‌یابد (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۵۷). (* زیست جهان و کنش ارتباطی: هابرماس در نظریه کنش ارتباطی یا عمل تفاهمی، دو مفهوم جهان زیست و سیستم را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد. جهان زیست روابط سمبلیک و ساختهای نرماتیو و جهان معنا و عمل ارتباطی و تفاهمی و اجتماع و توافق و رابطه ذهنی است. در مقابل، عناصر اصلی سیستم را قدرت و پول تشکیل می‌دهد. در جهان سرمایه‌داری، پول و قدرت اصل سازمان بخش سیستم و جهان زیست است. و همچنین سیستم بر جهان زیست سلطه پیدا کرده است (بشیریه، ۱۳۸۷، صص ۲۳۰-۲۲۴).

نبودن؛ در معرض دید و مشاهده یا اطلاع عموم قرار داشتن؛ پاسخگو بودن به عموم؛ در حالت اسم، معانی این واژه عبارتند از: علنی؛ مکان یا حالتی باز که در دید یا دسترس همگان باشد؛ گشوده؛ جامعه ساماندهی شده؛ پلیتیک شفاف؛ ملت، و کشور (مدنی پور، ۱۳۸۹، ص ۱۳۲ و ۱۳۳). هابرماس در ریشه‌یابی زمینه‌های تاریخی این موضوع اشاره می‌کند که واژه Le Public در فرانسه قرن هفدهم برای اشاره به سخنرانان، مخاطبان و منتقدان هنر و ادبیات به کار می‌رفت. وی سپس با بررسی دامنه این موضوع از بورژوازی وابسته به دربار تا رسوخ این امر به کافه‌ها و قهوه‌خانه‌های عمومی، شکل‌گیری این فرهنگ - که به دنبال آن در دهه اول قرن هجدهم سه هزار قهوه‌خانه در لندن ایجاد می‌شود - را از پایه‌های اصلی بحث حوزه عمومی می‌داند^۱ (هابرماس، ۱۳۸۶، ص ۵۸). بابک احمدی در مقاله «گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس» حوزه عمومی را چنین معنا می‌کند:

«هابرماس از گستره یا فضایی اجتماعی یاد می‌کند که میان دولت و جامعه مدنی قرار می‌گیرد و کارکرد فعال اجتماعی‌اش وابسته به تمایز قطعی و شکاف میان آن دو است. این گستره مجموعه‌ای است کنشها و نهادهای فرهنگی که البته کارکردهای غیرفرهنگی یعنی نقش‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی نیز می‌یابند. این کارکردها جنبه عمومی و یا همگانیت دارند که در بهترین حالت از نفوذ نیروها و نهادهای دولتی مستقل و مصون هستند. در عین حال نهادهای حوزه عمومی دارای آن استقلال زندگی شخصی و خصوصی که ویژه جامعه مدنی است، نیستند.»^۲

نظریه‌های سیاسی عرصه عمومی

اندیشمندان فلسفه سیاسی از بدو پیدایش تاکنون

در مورد چرایی و چگونگی زندگی انسانها در جامعه سیاسی سخن گفته‌اند. طرح مسأله بهترین نوع زندگی اجتماعی یا بهترین رژیم سیاسی و همچنین قدرت و نهادهای همراه آن یا قالب مدنی بی که نهادها در آن شکل می‌گیرند از مهم‌ترین دغدغه‌ها و پرسش‌های کلیدی فلسفه سیاسی محسوب می‌شود. همچنین برای فلسفه سیاسی طرح پرسش بنیادی سیاست با طرح رابطه میان فضا [یا حوزه] عمومی و خصوصی (عدم تفکیک آن در میان کلاسیک‌ها و تفکیک آن در میان مدرن‌ها) همراه بوده است. اندیشمندانی همچون «یورگن هابرماس»^۳، «حنا آرنه»^۴ «چارلز تیلور» و «سیلابن حبیب» نظرات مختلفی پیرامون «حوزه عمومی» دارند که یکی از شناخته شده‌ترین دیدگاهها، مربوط به هابرماس است. هابرماس اگرچه به مکتب فرانکفورت تعلق دارد ولی برخلاف غالب نویسندگان این مکتب معتقد به دیدگاه جبری و بدبینانه از سرمایه‌داری متأخر نیست و راه دستیابی به افق‌های تازه‌ای از دموکراسی و مشارکت واقعی مردم در نظام سیاسی و غلبه بر محدودیت‌های سرمایه‌داری را بسته نمی‌بیند (میناوند، ۱۳۸۷). تجربه ظهور و افول حکومتها و شهرسازی پس از آن پرسشها و چالشهای جدیدی را پیش روی «عقل مدرن»، اندیشمندان، فلاسفه و جامعه‌شناسان این دوران قرار می‌داد. از جمله تغییر وضع نابرابر موجود میان مردم و حکومت، چنانکه هابرماس می‌گوید: «پس از جنگ جهانی من به سوسیالیسم گرایش پیدا کردم. به همین علت مسأله فرآیند دموکراتیک کردن قدرت سیاسی و پشتیبانی از فرهنگ سیاسی که لیبرال باشد و احترام متقابل را رعایت کند، بدل به مسأله زندگی من شد. دریافتیم که سیاست‌گذاری عقلانی بودن مشارکت دموکراتیک

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به هابرماس، یورگن (۱۳۸۶) دگرگونی ساختاری حوزه عمومی: کاوشی در باب جامعه بورژوازی. ترجمه: جمال محمدی. نشر افکار. تهران

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: احمدی، بابک (۱۳۷۲) گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس. مجله گفتگو. شماره ۱

3. Yorgen Hubermas

4. Hanna Arendt

مردم، قابل اجرا نیست. دستیابی به چنین مشارکتی باید از طریق فرآیندهای تصمیم‌گیری نهادی شده صورت پذیرد و این‌گونه فرآیندها باید جزیی جدایی ناپذیر از فضای عمومی اجتماعی باشند و در عین حال قابلیت دریافت امواج روابط سیاسی را نیز داشته باشند. ولی آرای عمومی خود باید با استفاده از گفت و گو و تبادل نظر ساخته شود تا بتواند نفوذی عقلانی بر سیاست داشته باشد.»

عمده منابع و متون مربوط به عرصه عمومی در بررسی جایگاه این موضوع در فلسفه و سیاست به «یورگن هابرماس»، آخرین بازمانده از حلقه فیلسوفان فرانکفورت و «حنا آرنه»، واضع «نظریه توتالیتراریسم»، ارجاع می‌دهند. اینان تا اندازه‌ای به تفکیک قلمرو خصوصی، حوزه عمومی و قلمرو اقتدار عمومی یا دولت پرداخته‌اند. از دیدگاه جامعه‌شناسی می‌توان جامعه را به سه عرصه تقسیم کرد: «عرصه خصوصی، عرصه عمومی و عرصه دولتی». عرصه خصوصی از آن خانواده است. عرصه عمومی دربرگیرنده گروه‌های شغلی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، روزنامه‌ها، مجلات، رادیو و تلویزیون و دیگر وسایل ارتباطی جمعی است؛ و عرصه دولتی هم دولت و ساختارهای آن است.

بنابراین طرح و تعمیم نظریه «حوزه عمومی» در ادامه تلاش‌های انسان معاصر برای دستیابی به عدالت اجتماعی به عنوان یکی از مهم‌ترین آرمان‌های جنبش‌های اجتماعی و همچنین حاصل «غنای تجربه‌های تاریخی و ثمره نظری انباشتگی معرفت‌ها» است. «حوزه عمومی در واقع ایده یا مفهومی هنجاری است که در چارچوب کلی نظریات کلی هابرماس درباره کنش ارتباطی ۹ و اخلاق گفتگو ۱۰ جای دارد. به نظر او [حوزه عمومی بخشی از حیات اجتماعی است که در آن شهروندان می‌توانند به تبادل نظر درباره موضوعات و مسایل مهم مربوط به خیر عمومی (مصالح عامه) بپردازند. نتیجه این امر شکل‌گیری افکار عمومی است» (میناوند، ۱۳۸۷).

حوزه عمومی و هابرماس

یورگن هابرماس که یکی از بزرگترین فیلسوفان سیاسی معاصر شمرده می‌شود در سال ۱۹۲۹ در دوسلدورف آلمان به دنیا آمد. از جوانی با نمایندگان برجسته مکتب فرانکفورت آشنا شد. او با سقوط نازیسم در آلمان از آمریکا به آلمان بازگشت و به تدریس فلسفه و جامعه‌شناسی در دانشگاه فرانکفورت مشغول شد. از نوشته‌های اولیه او شناخت و علائق انسانی، بحران مشروعیت، نظریه‌ی کنش ارتباطی یا نظریه عمل ارتباطی است. او در این کتب به بازنگری نظریات مکتب فرانکفورت و بازسازی مارکسیسم پرداخت. همچنین دو مجموعه مقاله با عنوان به سوی جامعه عقلانی و نظریه و عمل نیز نگاشته است. کتب دیگر او دگرگونی ساختاری حوزه‌ی عمومی و مابین واقعیت‌ها و هنجارها است (لسناف ترجمه دیهیمی، ۱۳۸۹، صص ۳۸۷-۳۸۶). آنچه هابرماس را به بازنگری در مکتب فرانکفورت واداشت سنگینی نگرش هگلی بر این مکتب بوده است. سنگینی چنین نگرشی باعث شده بود که طرح یک دستگاه نظری برای دانش اجتماعی از نوع جدید به نحوی که برای تحقیقات تجربی نیز مناسب داشته باشد با دشواری همراه باشد. علاوه بر این، پیوند نگرش هگلی (در مقوله نفی به عنوان اهرم تکامل) با نقد مارکسیستی (نقد نظام سرمایه داری) در مکتب فرانکفورت این جریان را به نفی تمامی وجوه جامعه سرمایه داری و حتی نهضت روشنگری کشانده بود. و این با روح مارکسیسم که تاریخ را تکاملی می‌داند همخوانی نداشت. او در رفع این نقیصه صورت‌بندی تازه‌ای از نیروی محوری حرکت تاریخ با عنوان عقلانی شدن ارائه داد. عقلانی شدن در نظر او حاوی دو بعد شامل عقلانیت ابزاری است که جنبه منفی دارد زیرا به سلطه تکنولوژی و بوروکراسی بر جامعه می‌انجامد و دیگر عقلانیت ارتباطی است که جنبه مثبت عقلانی شدن است زیرا به پیشرفت مناسبات تعاملی از جمله رشد نهادهای گفت و گو منجر می‌شود. نظریه هابرماس همچنان یک نظریه اجتماعی

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

انتقادی است زیرا به تحلیل و تفسیر و نقد دنیای اجتماعی کنونی یعنی سرمایه‌داری متاخر است. او با نظریه عقلانی شدن همچنین تحلیل مارکسیستی را با جامعه سرمایه داری در مرحله پیشرفته آن به نحو تازه ای تطبیق می دهد (پولادی، ۱۳۸۸، صص ۵۰-۵۱). [حوزه] عمومی قبل از هر چیز زندگی اجتماعی ماست که در آن به عنوان شهروندان آزاد و برابر به رسمیت شناخته می شود و جماعت سیاسی شکل بگیرد (Habermas, ۱۹۹۶)؛ پس از به رسمیت شناخته شدن، حضور، گفتگو و تعامل معنا پیدا می کند. بنابراین «اساس حوزه عمومی گفتگو و تعامل است» (هابرماس، ۱۳۸۴، ص ۵۷). به همین دلیل است که هابرماس معتقد است: دموکراسی اجتماعی با توسعه حوزه عمومی محقق می شود (آزاد ارمکی، ۱۳۸۴، ص ۳۱ و ۳۲). با رشد حوزه عمومی، حضور آزادانه و مشارکت شهروندان در عرصه های حیات مدنی میسر و هدف دموکراسی متحقق می شود. «هدف دموکراسی در اصل دسترسی مردم به قدرت سیاسی و کنترلش به دست آنان است و در این عرصه دسترسی بیشتر اطلاعات او تبادل آن، دستمایه تحقق دموکراسی اصیل است زیرا این امر شهروند معمولی را قادر می سازد تا به مشارکت آگاهانه در سیاست بپردازد.» وی در این راه از «دیالکتیک هگل» و نظرات «مونتسکیو» و «ژان ژاک روسو» نیز الهام می گیرد.^۱ هابرماس در شرح حوزه یا سیطره عمومی می گوید:

«منظور ما از سیطره عمومی در وهله اول قلمروی از زندگی اجتماعی ماست که در آن چیزی شبیه به افکار عمومی می تواند شکل گیرد. دسترسی به این قلمرو برای تمامی شهروندان تضمین شده است. در هر گفتگویی که در آن افراد خصوصی گرد هم آیند

تا پیکره ای عمومی را شکل دهند، بخشی از سیطره عمومی شکل می گیرد.^۲ در چنین شرایطی رفتار افراد نه شبیه رفتار تجار یا افراد حرفه ای است که در مورد امور شخصی به تبادل نظر می پردازند و نه شبیه رفتار اعضای موسسه ای قاعده مند است که تابع محدودیتهای حقوقی بورکراسی دولتی اند. شهروندان هنگامی به مثابه پیکره ای عمومی رفتار می کنند که به شیوه ای بی قید و شرط و آزاد به تبادل نظر یعنی با تضمین آزادی گردهم آیی و مراد و آزادی بیان و انتشار عقایدشان در باره علایق عام بپردازند. در پیکره عمومی وسیع این نوع از ارتباط مستلزم ابزار خاصی برای انتقال اطلاعات و تاثیرگذاری برگزندگان این اطلاعات است. امروزه روزنامه ها و مجلات و رادیو و تلویزیون رسانه های سیطره عمومی هستند. هنگامی از سیطره عمومی سیاسی سخن می گوئیم و برای مثال آن را در مقابل سیطره عمومی ادبی قرار می دهیم، که بحثهای عمومی، مربوط به موضوعاتی درباره فعالیت های دولت باشد. هر چند اقتدار دولت اصطلاحاً مجری سیطره عمومی سیاسی است ولی بخشی از آن نیست.^۳ یقیناً به طور معمول اقتدار دولت، اقتدار عمومی تلقی می شود اما وظیفه مراقبت از رفاه تمامی شهروندان بدو از همین جنبه سیطره عمومی نشات می گیرد. فقط زمانی که اعمال کنترل سیاسی به نحوی کارآمد تابع این خواست دموکراتیک باشد که اطلاعات باید در دسترس عموم قرار گیرد، سیطره عمومی سیاسی از طریق ابزار هیاتهای قانونگذار تاثیر نهادی شده بر حکومت می گذارد. اصطلاح «افکار عمومی» به وظایف انتقاد و کنترل اشاره می کند که پیکره عمومی شهروندان به طور غیر رسمی - و به همان سان به طور رسمی در انتخابات دوره ای - در

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به نوذری، حسینعلی (۱۳۸۶) بازخوانی هابرماس. نشر چشمه. چاپ دوم. تهران

۲. مفهوم سیطره عمومی از نظر هابرماس را نباید با مفهوم «عموم» یعنی افرادی که گردهم می آیند یکی دانست مفهوم مورد نظر او متوجه نهاد است که البته از طریق مشارکت مردم شکلی انضمامی به خود می گیرد. به هر رو نمی توان آن را صرفاً انبوهی از مردم دانست

۳. دولت و سیطره عمومی برهم منطبق نیستند بلکه با یکدیگر به عنوان خصم روبه رو می شوند. هابرماس سیطره ای را عمومی متصور می شود که در عهد باستان خصوصی تلقی می شد یعنی سیطره ساختن افکار عمومی غیر دولتی.

رویارویی با ساختار حاکم که در قالب دولت سازمان یافته است، بدان عمل می کند. مقرراتی که طالب آنند که برخی از امور در ملا عام صورت گیرد، برای مثال آنهایی که به برگزاری علنی دادگاهها مربوط هستند به این کارکرد افکار عمومی مربوط می شوند. سیطره عمومی به مثابه سیطره ای است که میانجی جامعه و دولت است و در آن عموم خود را چونان حاملان افکار عمومی سازمان می دهند. تصادفی نبوده است که این برداشتها از سیطره عمومی و افکار عمومی برای نخستین بار فقط در قرن هیجدهم ظهور کردند. این برداشتها معنای خاص خود را از وضعیت تاریخی انضمامی کسب می کنند. در آن زمان بود که افکار و افکار عمومی از یکدیگر تمایز یافتند. هرچند به نظرمی رسد^۱ (هابرماس، ۱۳۸۱، ص ۲۶۵-۲۶۶).

[حوزه یا] عرصه عمومی به مجموعه فضاهای عمومی، قوانین و مقررات مردمی، تشکلهای غیر رسمی [غیر دولتی] همگانی اطلاق می شود که تلاش و کوشش برای شهروندان برای تعمیم و تثبیت حقوق شهروندی، کنترل و محدود کردن دخالتهای «عرصه حکومتی» در اداره و مدیریت شهرها، همچنین تلاش برای عمومی کردن برخی از فعالیتها و وظایف تحمیل شده به «عرصه خصوصی» را سازمان می دهد (مسعودی، ۱۳۸۰). هابرماس بر [حوزه یا] عرصه عمومی نهادینه شده و نه مادی تمرکز داشته و یک عدم تعادل را با دیگری جابجا می کرد؛^۲ درحالیکه «آرنت» ۱۳ متوجه جهان مشترک مادی و نه نهادها بود. برای هابرماس، نهاد

ضروری [حوزه] عمومی، روزنامه نگاری بود. علاقه او این بود که بفهمد چگونه افکار عمومی در جامعه مدرن توسط رسانه های عمومی شکل می گیرد و چگونه این فرآیند از حالت رو در رو و مناظره عقلانی و منتقدانه (که ویژگی عرصه عمومی در شکل گیری اولیه اش در قرن هجدهم بود) دور شده است (Habermas, 1989). او بر این اساس به آرایه نظریه عمل ارتباطی می رسد که در آن نوعی گفتگو و ارتباط بین افراد را بر اساس مفهوم فراگیر عقلانیت پیشنهاد می کند؛ برای هابرماس عرصه عمومی در توسعه جامعه مدنی که مبدأ آن در اروپای قرون وسطی متأخر است، ریشه دارد (مدنی پور، ۱۳۸۹، ص ۲۰۱). جامعه مدنی اگرچه مفهومی سیاسی- فلسفی است اما همواره عاملی مؤثر بر ویژگیهای کالبدی و فضایی شهرها بوده است. جامعه مدنی مفهومی است که بنابر مقتضیات زمانی و مکانی تعبیر مختلفی از آن شده است. همچنین جامعه مدنی از منظر مدرنیسم و پست مدرنیسم متفاوت است. در عصری که «قطعیت»، «جزئیت» و «باید و نباید»های مدرنیستی جای خود را به «نسبیت»، «انعطاف» و «می تواند»ها داده است و جامعه مدنی مبتنی بر کثرت گرایی، گفتمان، مشارکت، فرد باوری و قانونمندی دگربار با مفهومی کاملاً نو رخساره می نماید (حبیبی، ۱۳۷۹). این امر به معنی تلاش در جهت تغییر در ساختار درونی سازمانها و گروهها (اعم از گروههای نفوذ، و احزاب) به نحوی است که سیاستهای آنها بر اساس بحث محلی و توافق جمعی و آزادانه (بر اساس ملاکهای عام مورد توافق

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۲۷۵

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به هابرماس، یورگن (۱۳۸۱) سیطره عمومی. ترجمه: هاله لاجوردی. فصلنامه ارغنون. شماره ۲۰. صص ۲۷۲-۲۵۶.
۲. زندگی و حیات مدنی در کالبد و ظرف شهر و فضاهای عمومی آن جریان می یابد؛ بدین سبب حیات مدنی به عنوان دستاورد، رشد اندیشه و درک سیاسی در برهه ای خاص از تحول و تطور جامعه، در فضاهای عمومی شهر تبلوری کالبدی می یابد، حیات مدنی بر مبنای [حوزه یا] عرصه عمومی قرار دارد و بنیادی ترین مفهوم جامعه مدنی، عرصه های حایل میان فرد و حکومت است. اصل اساسی حوزه عمومی آن است که افراد بدون اینکه تابع اجبار باشند، آزادانه به طرح دیدگاههای خود می پردازد و افکار و عقاید خصوصی و درونی خود را علنی می کنند. وقتی موضوع این بحثها، سیاستها و عملکردهای دولت با قوانین و قواعد کلی ناظر بر جامعه باشد، حوزه عمومی سیاسی شکل می گیرد. به اعتقاد هابرماس اگرچه حوزه عمومی در عصر حاضر تضعیف گشته و کارکردهای نقادانه آن دچار استحاله شده است اما ایده اساسی آن، یعنی تجمع آزادانه و فارغ از اجبار افراد خصوصی برای بحث درباره سیاستها و امور مورد علاقه عموم و کمک به شکل گیری افکار عمومی و به عبارتی «عقلانی کردن اقتدار» از طریق مشارکت در بحث علنی و عمومی، هنوز زنده است و می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

جمع) تدوین شود. همچنین فرآیندهای تصمیم‌گیری در دستگاه‌های اداری (بوروکراسی دولتی) باید تحت نظارت عمومی قرار گیرد و محدود شود. حوزه عمومی ماهیتی ایستا و مرزهایی مشخص ندارد و در هر مکالمه‌ای که اشخاص خصوصی گردهم آیند تا جمعی تشکیل شود که به مسئله‌ای علاقه مند است بخشی از حوزه عمومی شکل می‌گیرد. آرنت در مقدمه وارد شدن به بحث حوزه عمومی از عمل انسانی صحبت به میان می‌آورد و نظریه وی در باب حوزه عمومی بیشتر به سیاست پیوند می‌خورد.

حوزه عمومی و حنا آرنت

آرنت که با کتاب «ریشه‌های توتالیتراریسم» در ۱۹۵۱ به شهرت رسید، اعتقاد دارد که عمل، عالی‌ترین نوع فعالیت انسان است و اقدام، مبادرت، تهور، انقلاب، حضور در عرصه عمومی ابتکار، و تجربه عمل آزاد را شامل می‌شود. عمل و جویی تجربی از زندگی آدمی را در برمی‌گیرد که با آزادی در ارتباط است. در واقع همین مفهوم عمل اساس فلسفه سیاسی آرنت به شمار می‌رود. در نگاه پدیدارشناسانه آرنت هر انسانی مبین‌انگیزی تازه در جهان است و می‌تواند طرحی نو درافکند و کاری پیش‌بینی‌ناپذیر کند. به نظر آرنت هرکس موجودی جدید و بی‌نظیر و پیش‌بینی‌ناپذیر است. در آن‌جا حوزه عمومی و حوزه خصوصی از یکدیگر متمایز بود. خانه در حکم حوزه خصوصی عرصه ضرورت و تلاش برای معاش بود و فقط سروران و برده‌داران از این ضرورت معاف بودند و در حوزه عمومی یا آگورا با هم‌مقاران خود در زندگی سیاسی شرکت می‌کردند.^۱ برخلاف

خانوار، عرصه عمومی حوزه آزادی و عمل بود. البته با ظهور استبداد و خودکامگی عرصه عمومی از میان رفت و افراد به عرصه خانواده محدود می‌شدند. حوزه عمومی عرصه عمل، آزادی، گفتار، افتخار، شجاعت، سخن‌آوری، و حتی جنگ‌آوری بود. آرنت پریکلز و آشیل در یونان و رهبران انقلاب آمریکا را قهرمانان عرصه عمل می‌خواند. به نظر آرنت امروزه هم امکان عمل آزاد وجود دارد، اما لازمه آن برقراری حوزه‌ای عمومی است که در جامعه مدرن رو به زوال بوده است. به این تعبیر، در دنیای مدرن سیاست رو به زوال است. علت پدیدایی سیاست از دیرباز، از زمان یونانیان، تامین حوزه‌ای عمومی برای عمل بوده است.

بدین سان فهم آرنت از سیاست و کار ویژه‌های آن با دریافت مدرن رایج در علوم اجتماعی تفاوتی عمیق دارد. در دیدگاه‌های مدرن کار ویژه‌های سیاست عبارت است: تامین منافع و رفاه شهروندان، حل منازعات و ایجاد سازش و اجماع اجتماعی؛ تامین نظم و امنیت، تمهید شرایط برای رشد اجتماعی افراد، آموزش اخلاقی و مدنی. در همه این دیدگاه‌ها افراد همچون کارگزاران سیاسی بوده و پذیرای نقش‌های ساختاری پنداشته می‌شوند. اقتصادی‌سازی زندگی سیاسی به تعبیر قدیم یونانی موجب خصوصی‌سازی آن شده است در نتیجه کل جماعات مدرن به اجتماعات کارگران و کارمندان بدل شده‌اند. در مقابل آرنت بر انسان به منزله فاعل و کارگزار عمل آزاد تاکید می‌کند. به نظر او مفعول و کارپذیر شدن انسان محصول ظهور مفهوم جامعه در قرون

۱. عرصه عمل آزاد، گستره‌ای عمومی و متکثر است که انسانها خود آن را برقرار ساخته‌اند. با این حال هرکس با نگاه خاص خویش به این عرصه می‌نگرد. از مجموعه اعمال پیش‌بینی‌ناپذیر افراد شبکه‌ای پیچیده از روابط محتمل پدید می‌آید که محصول عمل است و انسان‌ها خودشان رابه منزله افرادی بی‌همتا آشکار می‌سازند. عمل فعالیت آزاد است. عمل تنها فعالیتی است که مستقیماً میان انسانها جاری است بدون آن که اشیا یا مواد در آن دخیل باشند، عامل نمی‌تواند پیامدهای عمل خویش را تعیین و تنظیم کند؛ بنابراین نتیجه عمل را نمی‌توان از حدس زد. همین نظم‌ناپذیری و پیش‌بینی‌ناپذیری عمل آزاد انسان سرشت تاریخ و سیاست را رقم می‌زند. حتی نوری که زندگی خصوصی و درونی ما را روشن می‌سازد بالمال از نور روشن‌تر حوزه عمومی ساطع می‌شود. طبعاً تنها انسان تاریخ و سیاست دارد. بنابراین عمل خصلتی جمعی دارد و نیازمند عرصه‌ای عمومی است. دولت-شهر یونانی از مظاهر اصلی عرصه عمل عمومی و آزاد بود. آزادی به منزله پدیدار سیاسی همزمان با ظهور دولت-شهرهای یونانی پدید آمد؛ واز زبان هرودوت به وضعی تعبیر شد که شهروندان در آن بتوانند بی‌آنکه به کسی فرمان برانند و فرقی میان فرمانروایان و فرمانبرداران وجود داشته باشد باهم زندگی کنند؛ بنابراین سیاست در دولت-شهر یونانی وضع شد زیرا در آن‌جا فضایی عمومی وجود داشت که عرصه عمل آزاد و عمومی، یعنی عمل سیاسی، شهروندان بود.

اخیر بوده است که به معنای عرصه‌ای خصوصی و جدا از عرصه عمومی سیاسی است و در نتیجه موضوع عمل سیاسی است. با ظهور مفهوم جامعه، تمایز قدیم یونانی میان عرصه خصوصی و عرصه عمومی از میان رفت، در تمایز قدیم، خانواده‌های خصوصی به سبب عرصه عمومی وجود داشتند نه بالعکس، چنان که در اعصار اخیر با ظهور مفهوم جامعه پیش آمده است. در فلسفه مسیحی مفهوم ارسطویی انسان، یعنی حیوانی سیاسی و مربوطه به عرصه عمل آزاد و عمومی، طبعاً به گونه موجودی اجتماعی ترجمان یافت. همچنین سیاست به مفهوم یونانی آن یعنی فعالیتی آزاد که به فراسوی طبیعت و ضرورت‌های آن می‌رود به فعالیتی تعبیر شد که هدف آن تامین نیازها و ضرورت‌های طبیعی زیست آدمی است.^۱ پیشتر جامعه و اقتصاد (تدبیر منزل) در خدمت سیاست بود، اما اکنون سیاست در خدمت جامعه و اقتصاد قرار می‌گیرد. چنین است بنیاد کل نظریه پردازان سیاسی در ادوار مدرن (بشیریه، ۱۳۸۵، ص ۹۷-۱۲۴). در نگاه وی حوزه عمومی دو بعد دارد:

۱- «**دنیای مشترک**»: دنیای مشترک در تمایز با طبیعت و محیط طبیعی، دنیای مصنوع انسانهاست که رفت و آمد نسلها را دوام می‌آورد، بناها و فضاهای ساخته شده و نیز نهادهایی است که انسانها را از خود به یادگار می‌گذارند و تاریخ آن را باز می‌گوید. چیزی است که در یادها می‌ماند و همچون خاطرات فردی و احساسات درونی ناگفته، با مرگ فرد از میان می‌رود.

۲- «**فضای ظهور**»: همه احساسات و هیجانات و رویاهای درونی انسان که در برابر دیگران ظهور نمی‌یابد ماهیتی گذرا دارد و «واقعیت» نمی‌یابد. تنها در حضور دیگران و سخن گفتن و عمل کردن همراه با

آن است که هویت انسانی واقعیت می‌یابد. آرنت فقط آسیب شناس نیست، بلکه اندیشمند سیاسی است که به درمان گری می‌پردازد. گرچه به اعتقاد برخی حوزه عمومی آرنت در شرایط مدرن حتی قابل تصور نیست اما می‌توان از ادراک حوزه عمومی آرنت به عنوان نقادی شایسته برای دوران مدرن استفاده کرد و حتی به نظر عده‌ای واحدهای دموکراتیک هانا آرنت در بیابانهای سوزان مدرنیته می‌تواند در جامعه مدنی یافت شود، با اینکه حوزه عمومی آرنت می‌تواند در نهایت به شناخت ادراک‌های قرن بیستم منجر شود.^۱ در حوزه عمومی افراد با ترغیب و سخنوری سروکار دارند. وقتی آرنت حوزه عمومی را جایی تعریف می‌کند که همه چیز دیده و شنیده می‌شود، در واقع می‌خواهد سیاست را از پشت پرده بیرون آورد. این نظر آرنت باعث می‌شود تا همه مردم از راه‌های پنهان سیاست با خبر شوند و هیچ کس نتواند به خشونت متوسل گردد. آرنت خشونت را لال و گنگ می‌داند، خشونت بدون استدلال صورت می‌گیرد. وقتی آرنت عمل سیاسی را به عنوان سخنوری تعریف می‌کند، عملاً می‌خواهد همه چیز از راه استدلال و بیان حل شود. در صحنه نمایش یعنی همان حوزه عمومی هیچ چیز پنهان نیست و بنابراین هیچ رازی وجود ندارد. حوزه عمومی، محل نمودهاست و آنچه نمی‌تواند دیده یا شنیده شود، خود به خود به «تاریکی» حوزه خصوصی تبعید می‌شود. اما حوزه عمومی دارای صفت دیگری نیز هست. حوزه عمومی در جایی شکل می‌گیرد که اعتقاد به نامیرایی زمینی وجود داشته باشد. به نظر آرنت در دوران یونان باستان اعتقاد به جاودانگی زمینی با طبیعت وجود داشت.

فضای عمومی و دیوید هاروی

اندیشه انتقادی هاروی به طور خاص ابتدا تحت تأثیر

۱. در این قلمرو، عمل و گفتار اجرای لاینفک زندگی اجتماعی سیاسی بود و در آن به تدریج «گفتار» به عنوان گفتار اجرایی لاینفک زندگی اجتماعی سیاسی بود و در آن به تدریج «گفتار» به عنوان وسیله‌ای برای ترغیب مورد تاکید قرار گرفت. به گفته آرنت سیاسی بودن زندگی در دولت-شهر، بدین معنا بود که تصمیم‌گیری درباره همه چیز از طریق کلام و ترغیب انجام می‌گرفت و نه از طریق اعمال زور و خشونت، یعنی فرمان دادن به جای ترغیب کردن، اشکال ماقبل سیاسی برخورد با مردم است که مشخصه زندگی خارج از دولت-شهر یعنی زندگی خانوادگی است که در آن رئیس خانوار با قدرت بلامنازع و استبدادی حکم می‌راند، یا زندگی در امپراطورهای آسیا که استبداد آن به کرات یا سازمان خانوار مقایسه می‌شد.

طور عام و نظریه‌ها روی به طور خاص فراتر از هر «...ایسم» یا «...گرایی» که ممکن است بدان نسبت داده شود قرار داشته و به‌هاروی قبل از هر چیز به عنوان یک جغرافیدان «مدرنیته-پسامدرنیته شناس» می‌نگرد: جغرافیادانی که زوایای پنهان رویکردها و مناسبات نظام سرمایه‌داری را در قالب فرایندهای شهری شدن دنیای مدرن تبیین می‌نماید. از نظر هاروی تاریخ تحول انسان جز تاریخ تبدیل محیط طبیعی به محیط انسان ساخت نبوده است. این محیط مصنوع که انسان با آن در دیالکتیک قرار دارد به‌طور عمده، «طبیعت دوم» یا «شهر» نام دارد. از این رو هر نوع تلاشی (فکری- عملی)، ناگزیر از «کنش دیالکتیکی» با- و- بر بنیان فضا و به‌طور کلی شهری شدن «هستی‌شناسی»، «معرفت‌شناسی» و «روش‌شناسی» در بستر جغرافیای تاریخی شهر است. وی چنین درکی را به زبان قابل فهم، تحت عنوان «دیالکتیک فرایندهای اجتماعی- فرم‌های فضایی» مطرح می‌کند.

برهمکنش ساختاری حوزه عمومی بر فضای عمومی

حوزه عمومی، حوزه‌ای واقع در میان جامعه مدنی و دولت است و فضای طرح آزاد مسائل عمومی و استدلال و تحقیق درباره آنها و نهایتاً تکوین اراده عمومی را تشکیل می‌دهد. موسسات خصوصی جامعه مثل سازمانها و اصناف را در صورتی که صرفاً متوجه مسایل خصوصی و صنفی باشند نباید جزء حوزه عمومی به‌شمار آورد؛ اما به‌طور کلی حوزه یا حوزه‌های عمومی درجایی تشکیل می‌شود که در آن تعقل و گفتگو در مسایل عمومی صورت می‌گیرد. حوزه عمومی در مقابل عرصه آمریت، عرصه فکر، گفتگو، استدلال و زبان است. شرایط مکالمه باز و آزاد در حوزه عمومی، متضمن این اصل است که هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند در خارج از حوزه عمومی یعنی در عرصه قدرت به‌صورت

تفکرات مارکس و به‌ویژه کتاب «سرمایه» می‌باشد که در پروژه اصلی وی با نام نظریه «ماتریالیسم تاریخی- جغرافیایی» تبلور یافته است. این نظریه کلان در واقع تکمیل‌کننده و به‌روزرسانی منطق «نظریه ماتریالیسم تاریخی» مارکس و در جهت «فضامندسازی اندیشه مارکسیستی» انجام یافته است؛ به‌طوری که می‌توان گفت مجموعه آثار وی در واقع درک فضامندشده‌ای از نظریه انتقادی مارکس برای وضعیت موجود در سرمایه‌داری متأخر می‌باشد که به قول نیل اسمیت (۱۹۸۴، ص ۱۲۵) «سیستماتیک‌ترین تلاش برای ارتباط دادن نظریه انباشت به جغرافیای خاص نظام سرمایه‌داری» است. از نظر هاروی، اندیشه مارکس در نهایت زمان را بر فضا اولویت می‌دهد و این اولویت و لاجرم محدودیت، امروز لازم است به نفع فضا صورت بگیرد. چنین تلاشی، که به‌طور کلی از آن با عنوان «چرخش فضایی» یاد می‌کنند، امروزه توسط جغرافیدانان بزرگ دیگری از جمله: «داوود سوچا»، «درک گریگوری»، «دورین مسی»، «آلن اسکات»، «پل ناکس»، «جان پیکلس»، «پیتر تایلور»، «آلیسون بلانت»، «پل کلاک»، «ریچارد پیت»، «رونالد جانستون»، «رای همدسون»، «میشل پاسیون»، «اش امین»، «نول کاستری»، «نیگل تریفت»، «آلن پرد»، «نیل اسمیت»، «آلن ویلسون»، «دیوید لی»، «دیوید پیر»، «مایکل وودز»، «دیوید سیبلی»، «ویلیام میچل»، «مدان میچل»، «اندی مریفیلد»، «کوین کاکس»، «استورت ایتکین»، «جان رنای شورت»، «برنی وارف»، «گیل والناتین»، «پیتر جکسون» و «تیم کرسول» و... دنبال می‌شود. اگرچه اندیشه انتقادی نسبت به شهر (رویکرد پسامدرن و مارکسیسم) هر کدام به نوعی (اولی با برجست‌نسبی‌گرایی و دومی با برجست‌مادی‌گرایی) گاه‌گاه در اذهان اصحاب ایدئولوژی به سوء تعبیرهایی آلوده‌اند؛ اما رویکرد به نظریه انتقادی و شهر به

قانع کننده ای مدعی شناخت بهتر خیر و صلاح جامعه باشد. حوزه عمومی آنچه را که ماهیتا عمومی است از عرصه های بسته و خصوصی و منفعت رهایی می بخشد. پرسشهایی از این قبیل که آزادی، عدالت، برابری، عقلانیت و جز آن چیست تنها در حوزه عمومی هر جامعه خاص ممکن است پاسخ داده شده و مورد پذیرش و باور قرار گیرد. وقتی سرچشمه تعریف چنین مفاهیمی در عرصه قدرت و یا در عرصه منفعت باشد، پاسخهای داده شده با روح جامعه پیوند پیدا نمی کند.

هابرماس حوزه عمومی را به عنوان حوزه پیدایش «اخلاق عقلی» توصیف کرده است.^۱ «فضاهای شهری نتیجه شرایط جامعه ای است که در آن به وجود آمده، از وضعیت و شرایط جامعه تأثیر می پذیرد و به واسطه انعطاف پذیری، خود را با شرایط تطبیق می دهد و یا خود را بر آن تحمیل می نماید و می تواند نقشی تازه یابد و تغییر کند و یا از بین رفته و فضای دیگر جایگزین آن شود» (حبیبی، ۱۳۷۵). در حقیقت، فضای شهری همراه با تاریخ یک ملت در دورانهایی مختلف به وجود می آید، شکل می گیرد و دگرگون می شود. این عصر که فعالیت های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی - سیاسی همواره در آن جریان داشته، همیشه با قلب تاریخ شهر تپیده و سرگذشت شهر را رقم زده است (توسلی، ۱۳۷۱). از نظر فلسفی، هانا آرنت حوزه عمومی را متضمن اعتماد به «نمود» می داند. وی به پیروی از نیچه بویژه در تبارشناسی اخلاق، تمایز افلاطونی بین نمود و بود را طرد می کند. به نظر آرنت، نمود، عین واقعیت است و فراسوی نمود هیچ چیز نمی توان یافت. به نظر وی آنچه توسط

دیگران و خودمان دیده یا شنیده می شود، واقعیت است. بدین سان، حوزه عمومی جایی است که عمل توسط دیگران دیده و شنیده می شود و چون دیدن و شنیدن رابطه ای بین انسانهاست، بنابراین، حوزه عمومی مستلزم حضور دایمی دیگران است. به اعتقاد آرنت، تمایز میان امر عمومی و امر خصوصی به بهترین وجه، نخست دولت - شهرونی پدید آمده است و پیدایش دولت - شهر به این معناست که انسان در کنار زندگی، در جامعه سیاسی است و این همان ملاکی است که انسان در تعریف انسان (مدنی بالطبع) در تمایز با سایر موجودات به کار می برد. شهروندان آنتی برای تامین نیازها و ضرورت های زندگی وارد قلمرو عمومی نمی شدند، بلکه پس از تامین این نیازها و ضرورت ها در خانواده ها (حوزه خصوصی) برای بحث درباره بهترین حکومت و عمل به فضایل به آن راه می یافتند.

فضاهای عمومی شهری

بسیاری از نظریه پردازان شهرسازی معتقدند که فضاهای عمومی شهری بعنوان یکی از اجزای اصلی، نقش با اهمیتی در شهر سالم دارند. این عقیده فراتر از نقش کارکردی فضاهای عمومی است که معطوف به زمانی است که این فضاها، سرمایه اجتماعی را در زمانی که تعاملات اجتماعی زیادی را در این مکان ها به وقوع می پیوندد، افزایش می دهند. در مفاهیم نظری مرتبط، دامنه وسیعی از کارکردهای فضاهای عمومی نظیر نقش توسعه یکپارچگی اجتماعی در قالب فرصت سازی برای رویارویی افراد جامعه، تقویت کارکردهای سیاسی جامعه به واسطه ایجاد و تقویت انجمن های آزاد در یک دموکراسی اجتماعی، عرصه ای جهت بروز نمایشات و جشن های فرهنگی،

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. حاتمی نژاد، حسین و محمود شورچه (۱۳۹۲) شهر و نظریه انتقادی با تاکید بر آرا دیوید هاروی، انتشارات پرهام نقش وضعیت کلامی ایده آل، تنها در حوزه عمومی می تواند پیدا شود. به عبارت دیگر هابرماس گسترش یافته ترین و کاملترین حوزه عمومی را وضعیت کلامی ایده آل خوانده است. وی انحطاط حوزه عمومی در سرمایه داری متاخر را بررسی کرده و نشان داده است که حوزه عمومی از حوزه نقد و تفکر به حوزه مصرف فرآورده های فکری تبدیل شده است. به نظر وی تحول انقلابی در جوامع صنعتی سرمایه داری معاصر نیازمند تحول در عرصه عمومی است. حوزه عمومی فراهم کننده شکل گیری و تحقق جامعه مدنی بوده و فضای عمومی (شهری) تجلی کالبدی حوزه عمومی است. اگرچه از مجموعه نهادها، مؤسسات، انجمن ها، اصناف و تشکلهای مردمی، رسانه ها و مطبوعات به حوزه عمومی تعبیر می شود اما جایگاه فعالیت، ظرف زندگی و عمل جمعی، تعامل و گفتگوی آنها کالبد (فضای) شهر و فضای عمومی است.

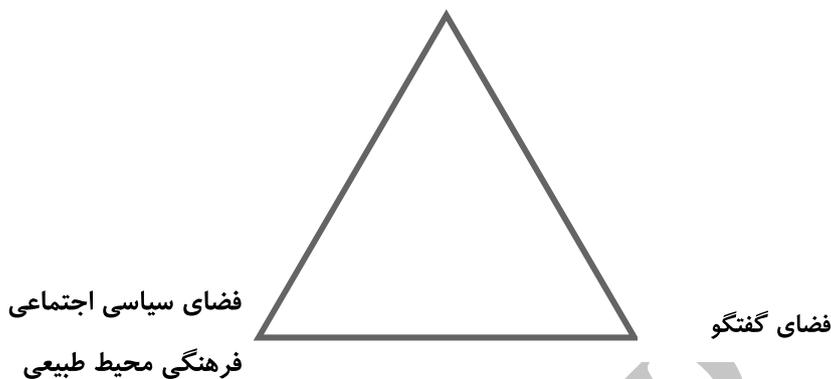
واسطه‌ای که هویت‌های خصوصی و گروهی در آن توسعه می‌یابند و عرصه‌ای جهت دسترسی عمومی و تمایزی از فضاهای خصوصی، مورد مباحثه و جدل قرار گرفته است. اهمیت فضاهای عمومی در مطالعات سیاست‌های شهروندی نیز تأکید شده است، تا جایی که آن را در جهت کلی شدن سیاست‌های شهری لازم و ضروری می‌دانند. لفور معتقد است که هر جامعه‌ای در تاریخ خود فضای اجتماعی مشخصی را ایجاد کرده که در این فضاها به کلیه نیازهای متنوع جامعه - از تولیدات اقتصادی تا محصولات اجتماعی - پاسخ داده می‌شده است. (Arefi, ۲۰۰۳: ۳۳۱-۳۳۲).

پیشینه فضای عمومی شهری

با مرور معانی «عمومی» باید گفت «فضای عمومی» محلی گشوده به روی همه، همگانی و مشترک است که می‌تواند دارای مقیاس محله‌ای، منطقه‌ای یا شهری باشد. از ویژگی‌های عملکردی و رفتاری فضای عمومی حضور آزادانه افراد در آن برای گردش و تفریح، برگزاری مراسم اعتراضی و مذهبی، نمایش‌های محلی، موسیقی زنده، برپایی یادمان و تجدید خاطره، تعامل، هم‌اندیشی و گفتگو است. آگورا و فوروم در یونان و روم باستان معرف این فضاها هستند: فضای تجلی‌اندیشه‌ها و رفتارها و رابطه‌های آزاد میان شهروندان یونان در نقاط مختلف شهرهایی که زاده فرهنگ یونانیان در سده ۴ تا ۶ پیش از میلاد ساخته می‌شود. بازمانده‌هایی کالبدی از آگورا را در این شهرها هنوز می‌توان یافت و به تنوعی شکلی و ترکیب آنها پی برد (فلامکی، ۱۳۷۱، ص ۶۰). در واقع آگورا ظرفی فراگیر برای زندگی اجتماعی شهر تلقی می‌شده است. آگورا به عنوان قلب شهر و فعالیت‌های مدنی آن کانونی برای یکپارچه کردن زندگی شهری بود (مدنی پور، ۱۳۸۹، ص ۲۲۳). همچنین فعالیت‌های اصلی که در فوروم‌ها صورت می‌گرفتند عبارت بودند از: برگزاری امور اداری شهروندان، انجام امور تجاری و انجام امور سیاسی و گاه بخشی از امور مذهبی (فلامکی، ۱۳۷۱، ص ۶۲)؛

بنابراین آگورا و فوروم محدوده فضایی خاصی برای گردهمایی آزاد شهروندان بودند. در ایران گذشته در اجتماع منسجم محلی، مرکز محله محل تبادل اطلاعات و [مکان] تعامل و دیدار اعضای محله بوده است و در مقیاس شهر، بازار، مسجد، حمام، تکیه، قهوه‌خانه و زورخانه. نمونه بارز فضای عمومی میدان نقش جهان اصفهان و میدان بهارستان تهران (بوده) است. فضای عمومی محلی برای حضور افراد و گروه‌های متفاوت، شکل‌گیری یا پدیدار شدن شبکه‌های متکثر اجتماعی، عرصه ارتباطات غیر شخصی، فضای حضور همزمان و همبودی یعنی جایی که بازیگران متفاوت در مکانی مشترک قرار می‌گیرند و جایی که فرد در چارچوب مجموعه‌ای از امور مشترک و مورد توافق، آزادانه رشد می‌کند (مدنی پور، ۱۳۸۹، ص ۲۱۰). در شهرهای امروزی که بیشتر محله‌ها از بین رفته‌اند فضای عمومی مشوق «با هم بودن»، ایجاد پیوندهای اجتماعی جدید و ممانعت از انفجار و گسیختگی بافت اجتماعی، محلی برای حضور، دیده و شنیده شدن همه صداها، رشد افکار عمومی، شکل‌گیری هویت و خرد جمعی و تجلی دموکراسی در جوامع متکثر است (همان، صص ۲۱۱ تا ۲۲۰). «چنین فضا‌هایی به اعتبار اینکه مکان سرمایه‌گذاری‌های مشترک فرهنگی - اجتماعی و روانی - عاطفی (کلیه اقشار اجتماعی) خواهند بود، ذهنیت جامعه مدنی را عینیت خواهند بخشید. چنین فضا‌هایی امکان کالبد یافتن اندیشه‌ها، بروز رفتارهای اجتماعی و شکل‌گیری مردمی را فراهم آورده و روابط شهروندی را تسهیل می‌نمایند و به مکانهای کار، تفریح، تبادل اطلاعات، تظاهرات اجتماعی - فرهنگی و سیاسی - اقتصادی جامعه تبدیل می‌شوند. مکان بروز مخالفتها و موافقتها و نمایش‌های شهری، مکان برگزاری جشن‌ها و سوگواری‌های ملی و مذهبی و دیگر حادثه‌ها و اتفاقات شهری (حبیبی، ۱۳۷۹). در واقع فضای عمومی (از هر نوع همچون میدان، کافه یا خیابان) نماینده تعلق جمعی، مبادله اجتماعی و

احساس نیاز به گفتگو



نمودار ۳. مثلث گفتگو؛ مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۳

فضایی که اخلاق مدنی بتواند شکل بگیرد و روابط بین شهروندان به صورت مسؤولانه مطرح شود. (حبیب، ۱۳۸۵) با رشد و بالندگی حوزه عمومی و جو سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که خود بستر نقد و توزیع مناسب قدرت، مفاهمه و تعامل میان حاکمان و مردم هستند انگیزه و احساس نیاز به گفتگو افزایش می یابد و تحقق کالبدی فضای گفتگو می تواند گامی مؤثر در تکمیل حلقه گفتگو باشد.

نظریه های شهرسازی فضاهای عمومی

عمده متون مربوط به فضای عمومی شهری و محتوای آن در بررسی های خود از ابعاد کالبدی و فعالیتی فضای شهری به سه منبع «زندگی اجتماعی در فضاهای شهری کوچک» اثر ویلیام وایت در ۱۹۸۰، «زندگی در بین ساختمان ها» اثر جان گهل در ۱۹۸۷ و «مکان های مردمی: راهنمای طراحی فضای باز شهری» اثر کلیور کوپر مارکوس و کارولین فرانسیس در ۱۹۸۸ ارجاع می دهند. مارکوس به بررسی انواع میادین شهری پرداخته، وایت پی از بررسی اجزا و عناصری همچون فضاهای نشستن و به دنبال آن عناصر محیطی همچون بار، خورشید و غیره، بحث مثلث بندی در فضای شهری را مطرح کرده و گهل سه گونه فعالیت عمومی

برخورد غیر رسمی است. در اینجا «عمومیت» یک مکان، مسأله ای [درباره] اینکه چه کسی مالک آن است، نیست. بلکه [مسأله بر سر] حس زندگی عمومی ای است که تولید می کند. (تانکیس، ۱۳۸۸، ۱۰۴)

در شهر بزرگی همچون تهران بسیار مشکل است نظم دیکته شده ای را حاکم کرد، ولی اگر در هسته های کوچک شهری در سطح محلات متمرکز شویم میسرتر خواهد بود و هویت بخشی در محلات و حرکت افقی و از پایین کارآمدتر و نتیجه بخش تر خواهد بود. این امر با ایجاد گفتگو و تعامل اجتماعی بین شهروندان صورت پذیر است. این گفت و گو مستلزم ایجاد فضای گفت و گو است و فضای گفتگو می تواند پیاده رو مناسب، پارک، فرهنگسرا، سایت های اینترنتی ارتباط محلی مستقر در مراکز فرهنگی، پارک های علمی - آموزشی، کتابخانه، نمایشگاه و سالن های کنسرت، تئاتر، موسیقی، کافه های اینترنتی، فضای مذهبی مسجد، تکیه، حسینیه، سقاخانه، جشنواره، مراسم مذهبی، تعزیه، کارناوال، سمینار، مجله یا رسانه های خبری باشد. فضاهای گفت و گو ایجاد کننده کثرت گرایی شهروندی است و کثرت گرایی شهروندی یعنی

جدول ۲. معیارهای کیفی پاسخ دهنده‌گی فضاهای عمومی شهری؛ ماخذ: بهزادفر و محمودی کردستانی،

۱۳۸۸، ص ۲۸

صاحب نظر	هنجارهای کیفی پاسخ دهنده‌گی محیطی
جیکوبز**	لحاظ داشتن فعالیت‌های مناسب پیش از توجه به نظم بصری محیط (الف - ۱)*: استفاده از کاربری‌های مختلف چه به لحاظ نوع استفاده و چه از نظر وجود آبنیبه با سن‌های مختلف در یک ناحیه (الف - ۲): توجه به عنصر خیابان (الف - ۳): نفوذ پذیر بودن بافت که به مفهوم پیشنهاد استفاده از بلوک‌های کوچکتر شهری است (الف - ۴): اشتراط اجتماعی و عاطفاتی پذیر بودن فضاها (الف - ۵).
لینچ	سرزندگی (ب - ۱): معنی (حس) (ب - ۲): سازگاری (ب - ۳): دسترسی (ب - ۴): کنترل و نظارت (ب - ۵): فوق معیار کارایی (ب - ۶): فوق معیار عدالت (ب - ۷)
ویولینج	فراتر پذیری محیط (پ - ۱): آزادی انتخاب (پ - ۲): ایجاد انگیزش از طریق کاربرد فرم‌های شهری متباین (پ - ۳): امکان زندگی اجتماعی در مقابل زندگی خصوصی (پ - ۴): به گوش رسیدن آوای گذشته به مفهوم قابل فراتر بودن میراث‌های فرهنگی (پ - ۵): لحاظ نمودن پیوندهای بومی - منطقتی در قالب طرح‌ها (پ - ۶)
پنتلی و همکاران	نقودپذیری (ت - ۱): گوناگونی (ت - ۲): خوانایی (ت - ۳): انعطاف‌پذیری (ت - ۴): تناسب بصری (ت - ۵): فضای حسی (ت - ۶): رنگ تعلق (ت - ۷): کارایی از نظر مصرف انرژی (ت - ۸): پاکیزگی (به حداقل رساندن آلودگی‌های هوا و ...) (ت - ۹): حمایت و پشتیبانی از طبیعت و حیات وحش (نگهداری از اکوسیستمها) (ت - ۱۰)
ترانسیک	حفاظت سلسل حرکتها (ابتدا از تباطد) (ث - ۱): محصوریت فضاها (ث - ۲): پیوستگی لبه‌ها (ث - ۳): کنترل محورها و پرسپکتیوها (ث - ۴): مزوج نمودن فضاها و فرم و بیرون (ث - ۵)
گولمن	حفاظت تاریخی و مرمت شهری (ه - ۱): طراحی برای پیاده‌ها (ه - ۲): سرزندگی و تنوع استفاده (ه - ۳): بستر و محیط فرهنگی (ه - ۴): بستر و محیط طبیعی (ه - ۵): توجه به ارزش‌های معماری محیط (ه - ۶)
جیکوبز*** و ایلبارد	سرزندگی (ع - ۱): هویت و کنترل (ع - ۲): دسترسی به فرصت‌ها، تخیل و شادی (ع - ۳): اصالت و معنا (ع - ۴): زندگی اجتماعی و همگنی (ع - ۵): خود انکابی شهری (ع - ۶): محیطی برای همه (ع - ۷)
کیباندز	اهمیت مکان‌ها نسبت به ساختمان‌ها (ع - ۱): استفاده از تجارب شهرسازی سنتی در ساخت و سازهای جدید (ع - ۲): ادغام کاربری‌ها و فعالیت‌های شهری (کاربری‌های مختلف) (ع - ۳): توجه به مقیاس انسانی در طرح‌ها (ع - ۴): تأمین آزادی عبور پیاده (ع - ۵): قابلیت دسترسی و انتخاب برای همگان (ع - ۶): ایجاد وضوح و خوانایی محیط (ع - ۷): توجه به ماندگاری و پایداری محیطی (ع - ۸): توجه به رشد تدریجی و پویای محیط (ع - ۹): ادغام مشامین نگارنده و دستیابی به ترکیب‌های موثرتر محیطی (ع - ۱۰)
هاتن و هانتز	تنوع (غ - ۱): تمرکز (غ - ۲): دموکراسی (مردم سالاری) (غ - ۳): نفوذپذیری (غ - ۴): امنیت (غ - ۵): مقیاس مناسب (غ - ۶): طراحی از گامیک (غ - ۷): اعتماد و ارزش‌های مناسب آن (غ - ۸): روابط خلاقانه (غ - ۹): انعطاف پذیری (غ - ۱۰): مشورت و مشارکت دادن استفاده‌کنندگان در طرح‌ها (غ - ۱۱)
پاکزاد	زیبایی (د - ۱): وحدت (د - ۲): هویت (د - ۳): هماهنگی (د - ۴): تقسیم (د - ۵): ماندگاری (د - ۶): پایداری (د - ۷): تغییرپذیری (د - ۸)



فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۲۸۲

همخوانی با کلیت ساختار شهر، فضای شهری می تواند از وجوه برجسته تری از نظام مطلوب بهره گیرد. فضای شهری در عین دارا بودن ارزش های اجتماعی و فرهنگی جامعه، ظرف فعالیت های شهری و ضرورت ها مرتب بر آن نیز محسوب می گردد. «گهل» در کتاب خود این فعالیتها را در سه

شهری را مورد بررسی قرار می دهد.^۱ یک فضای شهری می تواند متناسب با نیازهای زمانی و مکانی افراد جامعه، خصلت مطلوب یا نامطلوب پیدا کند. بسته به میزان همخوانی و همنوایی کارکردی با اهداف مورد انتظار، مقیاس و حجم روابط، تطابق و تناسب با نیازهای روزمره گروه های اجتماعی و

طیف مورد بررسی قرار می دهد:

۱. دسته اول «فعالیت های ضروری» و با اهمیت که تحت هر شرایطی اتفاق می افتند و ارتباط خاصی با ویژگی های منحصر به فرد اجتماعی ندارند. فعالیت هایی نظیر رفتن به محل کار یا مدرسه، انجام خرید، انتظار در ایستگاه اتوبوس و سایر فعالیت های عمومی و روزمره در این دسته جای می گیرند. این طیف از فعالیت ها درجات متفاوت از مشارکت اجتماعی را می طلبد؛

۲. دسته دوم از فعالیت هایی که در فضای شهری انجام می شوند را، «فعالیت های گزینشی و انتخابی» تشکیل می دهند که در شرایط مناسب و وضعیت دلخواه افراد ضرورت پیدا می کنند. قدم زدن در هوای آزاد، توقف و مکث در مکان های تفریحی، نشستن و استراحت در مکان های جذاب و دیدنی جزء فعالیت های انتخابی و موردی به شمار می آیند؛

۳. دسته سوم از فعالیت هایی که در فضای شهری رخ می دهند، «فعالیت های اجتماعی» هستند که بسته به ویژگی های فضای شهری طیف گسترده ای از روابط متقابل افراد را در برمی گیرد. این فعالیت ها به دلیل تأثیرپذیری از سایر فعالیت ها و فضای اجتماعی، فعالیت های نهایی نیز خوانده می شوند. شرایط خاص فضاها جهت ایستادن، نشستن، خوردن بازی کردن و غیره، این فعالیت ها را تحت تأثیر خود قرار می دهند. در فضاهای شهری که فاقد جنبه های لازم جهت تقویت روابط اجتماعی هستند، تنها مقدار کمی از این فعالیت ها امکان بروز پیدا می کند که بسته به شرایط افراد نیز متفاوت خواهد بود. در مقابل در فضاهایی که از این ابعاد غنی هستند، سطح و قدر بالایی از فعالیت های اجتماعی شکل می گیرد.

فضای عمومی یک دنیای نهادی و مادی مشترک و فضای حائلی است که امکان حضور مشترک را فراهم کرده، روابط متقابل میان افراد را تنظیم می کند. ما با حضور در مکانی که دیگران نیز در آن

حضور دارند به تجربه مشترکی از جهان می رسیم و به این ترتیب با همه انسان هایی که در گذشته (یا آینده) چنین واقعیت فیزیکی را تجربه کرده اند (یا خواهند کرد) پیوند برقرار می کنیم. این بخش پیوند دهنده که دوره های مختلف تاریخی را به هم متصل می کند، فضای عمومی را از ثبات و تداوم برخوردار می سازد. ما با حضور مشترک در نهاد هایی خاص همچون آیین ها و مناسک، نمایش ها و اجراها، گفت و گوهای دسته جمعی هم می توانیم به تجربه مشترک دست یابیم (مدنی پور، ۱۳۸۴، ص ۳۱). برای تبیین عناصر، عوامل و نیروهای شکل دهنده فضای شهری:

- اولاً باید به رشته هایی توجه داشت که با اثر زندگی اجتماعی بر سازمان فضایی سر و کار دارد،
- ثانیاً فضای شهری باید بستر زندگی عمومی و اجتماعی مردم جامعه تلقی شود و
- ثالثاً محتوای اجتماعی این فضا که آن را بیش از پیش به عنوان پدیده ای اجتماعی - کالبدی می نمایاند، مورد بررسی عمیق قرار داد.

گلکار در آزمون مدل پیشنهادی خود برای مکان پایدار معیارهای کیفیت های ارائه شده توسط متخصصین را در ذیل سه مولفه خود طبقه بندی می کند.

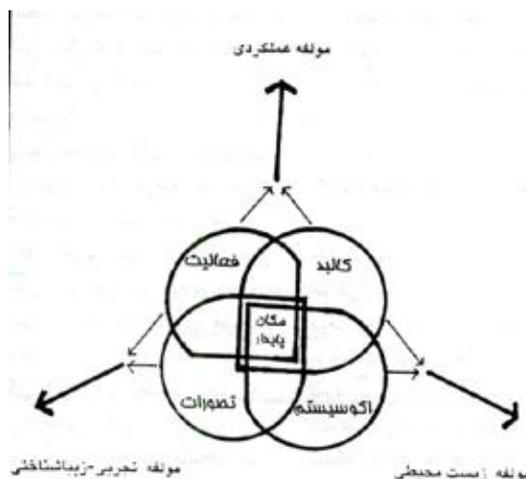
نگاه به این جمع بندی عدم حضور ویژه بعد اقتصادی و به دنبال آن بعد مدیریتی را در بیان مکان پایدار نشان می دهد. هر چند وی پاره ای از معیارهای اقتصادی و مدیریتی مطرح شده توسط متخصصینی نظیر لینچ، جیکوبز، هاوتون و هانترا را در ذیل مولفه عملکردی می آورد باید چنین عنوان کرد که سطح بعد اقتصادی فراتر از آن است که زیرمجموعه ای از بعد عملکردی باشد و به نوعی اقتصاد خود شکل دهنده عملکرد است.

نتیجه گیری و جمع بندی

در رابطه با فلسفه اندیشی نظریه انتقادی در شهرسازی باید گفت که: «ماکس هور کهایمر» با بکار بردن مفاهیم نقد تحصیل گرایمی، بازگشت به

شکل حکومت آینده بشر در شهرها و تغییرات عرصه های عمومی شهری در شهرهای آینده و غیره، با یکدیگر تفاوت دارند.

در رابطه با عرصه های عمومی می توان گفت حوزه عمومی به معنی درست، حوزه ای است که هیچ حد و حدودی بر فعالیت آن وضع نشده باشد. حوزه عمومی از آن نهادهای اجتماعی عمومی است. این نهادها پیرامون علایق مشترک فرهنگی، منابع اقتصادی و سیاسی و نیازهای ارتباطی افراد جامعه شکل می گیرد و هراندازه جامعه تکامل یافته تر باشد فعالیتها در این حوزه گسترده تر شکل می گیرد و هراندازه جامعه تکامل یافته تر باشد، فعالیتها در این حوزه گسترده تر خواهد بود. [حوزه] عمومی ریشه در جامعه مدنی دارد و از نظر هابرماس بین عرصه خصوصی فرد و عرصه حکومت قرار می گیرد. بنابراین حوزه عمومی مفهومی سیاسی- فلسفی است که با زندگی اجتماعی شهروندان مرتبط است. شکل گیری عرصه های عمومی در شهرها مبتنی بر تفکر و بینشی است که [همه] ساکنان شهر را صرف نظر از طبقه و جنس و خاندان، واجد حقوق برابر می داند و عنوان شهروندی به آنها اطلاق می کند. همچنین مدیریت مشارکت محور و دولت محلی (که از نتایج و ثمرات کوچک شدن دولت است) می تواند مسیر رسیدن به فضاهایی همگانی و متناسب با بافت اجتماعی هر محله یا منطقه را تسهیل کند. در واقع می توان گفت [حوزه] عمومی از دو بعد کالبدی و سازمانی برخوردار است که تحقق بعد کالبدی آن فضای عمومی است. عمومی معنای متعلق به همه مردم، مشترک بین جمع یا گشوده به روی همگان. مراکز محلات، میدان، پلازا، پیاده رو، بازار، صحن مسجد، آگورا و فوروم از مصادیق دیروز و امروز فضاهای عمومی در شهرهای ایران و جهان هستند. در فضای عمومی، حیات مدنی جریان دارد و خاطره احساس تعلق به مکان، زندگی و هویت جمعی، تعامل و گفتگو شکل می گیرد و گاه نماد دموکراسی و تجلی حضور آزادانه



پراکسیس، نقد اقتصادگرایی، دیالکتیک روشنگری، دولت اقتدارطلب و غیره، «تئودور آدورنو» با بکاربردن مفاهیمی چون دیالکتیک روشنگری، دیالکتیک منفی، سلطه عقل ابزاری و صنعت فرهنگ و غیره، «هربرت مارکوزه» با بکاربردن مفاهیمی چون انسان تک ساحتی، آگاهی کاذب، خواست های راستین، عقل و آزادی و سلطه و اقتدار، جستجوی خرسندی، دیالکتیک تمدن و غیره، «یورگن هابرماس» با بکار بردن مفاهیمی چون شناخت و علائق انسانی، کنش و عمل ارتباطی، عقلانیت ارتباطی، اخلاق گفتگویی، دموکراسی گفتگویی یا مشورتی، حوزه عمومی، جهان زیست و نظام یا سیستم و غیره، همگی به انتقاد جزئی و کلی از نظام سرمایه داری سازمان- یافته معاصر در شهرها و مابه ازای آن در عرصه های عمومی شهری پرداخته اند. یافته های تحقیق نشان می دهد که نظریه پردازان مکتب فرانکفورت به دلیل تشابه در نظریه ها و آراء شان منجمله در انتقاد از نظام سرمایه داری متاخر و معاصر و پوزیتیویسم و مارکسیسم و انتقاد از مفاهیمی چون عقلانیت ابزاری، علم اثباتی و تجربی، شیء گشتگی انسان، از بین رفتن آزادی و استقلال انسان، که تحت نام اندیشمندان این مکتب قرار گرفته اند و در بعضی از مباحث و اندیشه های مطرح شان منجمله انقلاب و تغییر اجتماعی و کارگزاران آن در جامعه سرمایه داری و شیوه های آن، طرح یک نظام جانشین و آلترناتیو،

که دموکراسی اجتماعی با توسعه حوزه عمومی محقق می شود. آزادیهای مدنی و اعمال سلیقه های شخصی برپایه خرده فرهنگها موجب تنوع دیدگاهها و برداشتها می شود که می تواند در یک جامعه بالغ موجب رشد و بالندگی و رونق اجتماعی شود. شکل گیری این پایه های فلسفی و سیاسی حوزه یا عرصه عمومی سبب رجوع بیشتر طیف غیرمعماران و شهرسازان نظیر جامعه شناسان، و جغرافی دانان به فضاهای عمومی، به عنوان یک بستر مناسب تبلور حوزه عمومی، شده است و مفاهیم جامعه شناسی همچون فرهنگ، گفتگو، جامعه مدنی و غیره امروزه به عنوان یک وجه بارز و لاینفک فضاهای عمومی شهری در سالیان اخیر شده است. تاثیر قدرتمند این امر سبب شده که بسیاری از پروژه ای شهرسازی در کشورهای غربی با ماهیتی اجتماعی تعریف و تدوین شده و این گونه مباحث به عنوان یک بخش چشمگیر محتوای فضاهای عمومی شهری تبدیل شود. یک مفهوم جامعه مدنی توازن و اعتدال است، یعنی در جامعه هیچ قدرتی حالت غالب پیدا نکند. برای اینکه نهادهای موجود در عرصه عمومی بتوانند شکل گیرند و به طور موثر فعالیت کنند افراد جامعه باید از آزادیهای مدنی برخوردار باشند یعنی امنیت و حرمت لازم درحوزه خصوصی افراد برای فعالیتهای اجتماعی به وجود آید تا بتوانند تواناییهای خود را آشکار کنند. در یک جامعه مدنی شکوفا طبعاً گروه و گرایشهای گوناگون با سلیقه های مختلف وجود خواهد داشت که با عرضه دیدگاههای متفاوت می توانند به بالندگی و باروری یک جامعه کمک کنند. در فضای عمومی شبکه های مختلف و متکثر اجتماعی وحدت می یابند و می توانند به مشارکت در اداره امور شهر و نظارت همگانی ترغیب شوند. فضای عمومی می تواند محلی برای آموزش مسایل مربوط به شهروندی (حقوق و وظایف) و همچنین عامل ارتقای کیفیت زندگی باشد، شاخصی که در شهر تهران در مقایسه با دیگر شهرهای جهان رتبه نامناسبی دارد. فضای عمومی تحقق کالبدی

حوزه عمومی و ظرفی است که زندگی اجتماعی، گفتگو و تعامل در آن شکل و معنا پیدا می کند. در حوزه عمومی و فضای عمومی است که افکار و آرای عمومی شکل می گیرد. همچنین حضور مردم و مشارکت آنهاست که این دو را معنا و غنا می بخشد. می توان گفت فضای عمومی بازتاب وضعیت حوزه عمومی جامعه و نیز عنصری کالبدی در راستای تحقق مفهوم جامعه مدنی است. به همین دلیل رشد، توسعه و بالندگی حوزه عمومی عاملی تأثیر گذار بر عینیت یافتن فضاهای عمومی هستند. فضای شهری محصول نیروهای تاریخی و اجتماعی - فرهنگی جامعه است و شخصیت آن بیش از عوامل تکنولوژیکی و یا جغرافیایی و فیزیکی ناشی از عناصر متغیر فضا شامل، نظام فعالیت ها و عناصر پایدارتر فضا شامل ظرفیت مدنی جامعه شهری است که نیروهای اجتماعی و فرهنگی جامعه از طریق عواملی مانند نظام عواملی مانند نظام نهادها، فرهنگ و پویش شهرنشینی این عناصر را پدید آورده و به وساطت گروه های اجتماعی و فعالیت آنها فضای شهری را شکل می دهد. در پایان باید اشاره نمود که فضای عمومی جهت تحقق گفتگو و مکان خاطره وقتی شکل می گیرد که در آن نوعی حیات جمعی در جریان باشد و فضای عمومی اجتماع پذیری فراهم گردد. لذا فضاهای عمومی که امکان بسترسازی عرصه های شهری را دارند، در حوزه مولفه های ماهوی می توانند انواع زیر را دربرداشته باشند.

۱. «فضای عمومی و شکل گیری محل خاطره»: فضای عمومی محل خاطره است: خاطره هایی که امکان تمایل به گفتگو و آزادی بیان را افزایش داده و زمینه ساز حضور مردم در مناسبات و فعالیتهای اجتماعی شهروندی هستند. فضای شهری بستری است که حیات مدنی در آن جریان می یابد؛ واقعه ها و حادثه ها رخ می دهند، واقعه ها و حادثه هایی که حیات مدنی را به حیات واقعه ای تبدیل کرده سبب می گردند تا خاطره شکل گیرد و ذهن محل

انباشت خاطره گردد. خاطره هیچگاه بی واقعه در خیال نقش نمی بندد و آن چه در ذهن و آن زمان یا حادثه پایان می پذیرد و روزها و سالها از آن می گذرد، آن چه در ذهن باقی می ماند، فضایی است که واقعه یا حادثه در آن رخ داده است، فضایی خالی از ماده ولی مملو از صورت.

۲. «فضای عمومی مشوق حضور اجتماعی»: فضای عمومی عامل مشوق [حضور] اجتماعی و تحرک در شهرها است. جذابیت یک شهر را می توان با توجه به انبوه مردمی که در فضاهای همگانی آن گردهم می آیند و وقت خودشان را در آنجا می گذرانند، شناسایی کرد. رفتار مردم در فضاهای شهری به صورتی عجیب غیرقابل پیش بینی است و آنچه از هر عامل دیگری مردم را به خود جذب می نماید حضور سایر افراد در فضا است؛ بنابراین فضای عمومی فضایی گشوده به روی عموم است. فضایی که می تواند مابین ساختمانها (همچون خیابان و پیاده رو) باشد یا محوطه محدوده ای طراحی شده برای جذب مردم و یا احترام به شأن اجتماعی آنها. گاهی فضای عمومی می تواند در ترکیب با یک بنای عمومی تبدیل به پاتوقی شهری شود همچون فضای عمومی پیوسته با طاق دفانس یا ژرژ پمپیدوی پاریس، یا تالار شهر تورنتو. در این فضا، قلمرو مشترک شهروندان، عرصه ای برای تعاملات و کنشهای اجتماعی معطوف به خیر عمومی و زمینه های لازم برای تأمین حقوق اجتماعی شهروندان و حل مشکلات جمعی فراهم می شود. فضایی که در نتیجه حضور آزادانه مردم در آن نوعی گفتگو شکل می گیرد.

۳. «فضای عمومی به مثابه فضای گفتگو»: اگرچه فضای عمومی، فضای تعامل و گفتگو است اما باید درباره چپستی گفتگو، احساس نیاز به آن و فضای گفتگو تأمل کرد. گفتگو، با سخن گفتن، سخنرانی، مباحثه یا مناظره متفاوت است. گفتگو فراتر از تبادل اطلاعات و برخورد چهره به چهره یا رد و بدل اخبار روزمره است. محصول یک گفتگوی

پر ثمر که به منزله ملاقات دو روح، برخورد دو اندیشه و دیدار دو جان است تنها مبادله اطلاعات نیست بلکه نتیجه آن تغییر در واقعیات موجود و خلق واقعیت های نو، ارتقای مخاطبین به ترازهای معرفتی جدید و پدید آمدن منظرهای تازه برای سیر در عرصه های نظر و عمل است، توجه گسترده به گفتگو به مثابه یک روش یا ابزار که می تواند در اندیشه و عمل مخاطبان تأثیر بگذارد امری نو پدید است. در فضای گفتگو آگاهی به ظهور می رسد و فضای عمومی باید فضای گفتگو و آگاهی باشد. فضای گفتگو یکی از لوازم تحقق گفتگو میان شهروندان است. اما به راستی گفت و گو چگونه در شهر و فضای شهری تحقق می یابد؟

در پایان برخی از مولفه های تحقق پذیری عرصه های عمومی در فضای شهری در قالب جدول مورد اشاره قرار گرفته است.

منابع و ماخذ

ابراهیمی مینق، جعفر و امیری، محمد (۱۳۸۶) مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی (آراء و نظریه ها)، پژوهش نامه علوم اجتماعی. سال اول، شماره چهارم، زمستان ۸۶.

احمدی، بابک (۱۳۷۲) گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس، مجله گفتگو، شماره ۱.

اخوت، آرش (۱۳۸۳) مردم واری بناهای عمومی، فصلنامه معماری ایران، دوره پنجم، شماره ۱۸.

ادنانی، روح ا. (۱۳۸۹) تالار شهر جدید اندیشه (شهریار)، پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد قزوین. دانشکده عمران و معماری. استاد راهنما: دکتر نوروزیان. استاد مشاور: مهندس سهیلی .

افروغ، عماد (۱۳۷۷) فضا و نابرابری اجتماعی، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.

افشار نادری، کامران (۱۳۷۸) از کاربری تا مکان، مجله معمار، شماره ۶، پاییز ۱۳۷۸.

اکبری، غضنفر (۱۳۸۰) روابط اجتماعی و فضاهای عمومی شهر، ماهنامه شهرداریها، سال سوم، شماره

جدول ۴. مولفه های بهبود عرصه های عمومی در شرایط معاصر ایران؛ ماخذ: یافته های تحقیق.

۱	تعاملات اجتماعی	ایجاد فضاهای کانونی جهت تجمع افراد
۲	پویایی فضایی	تامین شور و هیجان محیطی
۳	ایجاد تسهیلات مناسب در فضا	پیش بینی عناصر عملکردی در کنار ابعاد زیبایی شناسانه آن، پیش بینی فعالیت های جاذب و ارتباط با سیستم حمل و نقل شهری
۴	قابل پیش بینی بودن فضاها	راه ها و ارتباطات فضایی مناسب در هدایت کاربران به درون فضا
۵	تداوم و خوانایی مناسب	تطبیق شناسایی و ادراک راحت از فضاهای عمومی شهر
۶	ایجاد ساختار منسجم	دسترسی به فضاها به لحاظ بصری و کالبدی
۷	تأمین امنیت	کنترل دسترسی وسایل نقلیه و امنیت پیاده
۸	تامین قلمرو	مانند ایجاد فضاهای مناسب جهت نشستن، مکث و یا تأمل در فضا
۹	آزادی بیان و عقیده	امکان دهی به ابراز عقاید فردی و سیاسی در حوزه های عمومی
۱۰	دموکراسی شهری	ایجاد حق حاکمیت مردمی در حوزه تصمیم گیری برای شهر
۱۱	مشارکت شهروندی	بهره برداری از مشارکت شهروندان در تدبیر امور محلی

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۲۸۸

- ۳۰، آبان ۱۳۸۰. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۴) پاتوق و مدرنیته ایرانی، نشر لوح فکر.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۸) تعریفها و مفهوم فرهنگ، تهران، نشر آگاه.
- بحرینی، حسین (۱۳۷۷) فرایند طراحی شهری، انتشارات دانشگاه تهران.
- بحرینی، سید حسین و گلناز تاج بخش (۱۳۸۷) مفهوم قلمرو در فضاهای شهری و نقش طراحی شهری خودی در تحقق آن، هنرهای زیبا، تهران، شماره ۶.
- برن، آگ و نیم کوف (۱۳۸۰) زمینه جامعه شناسی، ترجمه: آریان پور، تهران، انتشارات نگاه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷) تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم جلد ۱ اندیشه های مارکسیستی، تهران، نشر نی، چاپ هشتم.
- بنتلی، ای. ین و دیگران (۱۳۸۷) محیط های پاسخده: کتاب راهنمای طراحان، ترجمه مصطفی بهزادفر، انتشارات دانشگاه علم و صنعت، تهران.
- بهزادفر، مصطفی و محمودی کوهستانی (۱۳۸۸) طراحی فضاهای شهری مردم مدار، آرمانشهر، شماره ۳.
- پاکزاد، جهانشاه (۱۳۸۶) مبانی نظری و فرآیند طراحی شهری، چاپ دوم، تهران، انتشارات شهیدی.
- پایا، علی (۱۳۷۷) معجزه گفتگو، مجله راه نو، سال اول. شماره ۵. ۱۳۷۷.
- پولادی، کمال (۱۳۸۸) تاریخ اندیشه سیاسی در غرب قرن بیستم، تهران: نشر مرکز.
- تانکیس (۱۳۸۸) فرم. فضا، شهر و نظریه اجتماعی (مناسبات اجتماعی و شکل های شهری)؛ ترجمه پارسسی، حمیدرضا و دیگران. انتشارات دانشگاه تهران.
- توسلی محمود و ناصر بنیادی (۱۳۸۶) طراحی

نظریه انتقادی، روزنامه رسالت ۸۸/۵/۲۶
کارل هدن، مایکل و دیگران (۱۳۷۶) دموکراسی
و آرمانشهر، گفتگو با یورگن هابرماس، ترجمه
صداقت، پرویز، فصلنامه معماری و شهرسازی، دوره
ششم، شماره ۸ و ۹. بهمن و اسفند ۷۵، فروردین و
اردیبهشت ۷۶.

کارمونا، میتو و دیگران (۱۳۸۸) مکانهای عمومی
فضاهای شهری، ابعاد گوناگون طراحی شهری؛
ترجمه قذائی، فریبا و دیگران، انتشارات دانشگاه
هنر.

گلکار، کورش (۱۳۸۰) مولفه های سازنده کیفیت در
طراحی شهری، نشریه صفا شماره ۳۲.

گلکار، کوروش (۱۳۷۹) طراحی شهری پایدار در
شهرهای حاشیه کویر، مجله هنرهای زیبا، شماره
۸، زمستان ۱۳۷۹.

گلکار، کوروش (۱۳۸۱) طراحی شهری و جایگاه آن
در سلسله مراتب طرح های توسعه شهری تهران،
انجمن صنفی مهندسان مشاور معمار و شهرساز.
گودسل، چارلز (۱۳۸۶) مفهوم فضای عمومی و جلوه
های مردم سالارانه آن، ترجمه نوربخش، هدیه.
فصلنامه معماری ایران، دوره هشتم، شماره ۳۰+۲۹،
تابستان و پاییز ۱۳۸۶.

لاری بقال، کیانوش (۱۳۸۰) اصول طراحی فضای
مطلوب در شهر، ماهنامه شهرداریها، سال سوم،
شماره ۳۰، آبان ۱۳۸۰.

لسناف، مایکل ایچ (۱۹۹۹) فیلسوفان سیاسی قرن
بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.
ماجدی، حمید و دیگران (۱۳۸۵) عرصه عمومی
فضای روابط فرافردی و میان فرد. فصلنامه آبادی،
شماره ۵۱. تابستان ۱۳۸۵.

مجموعه مقالات نظارت همگانی شهروندی و توسعه
سازمانی (به کوشش مرکز نظارت همگانی شهرداری)
فرهنگ صبا، چاپ دوم، ۱۳۸۹.

مجموعه مقالات همایش ملی نظارت همگانی
(راهبردها و راهکارها) جلد اول و دوم، مرکز نظارت
همگانی شهرداری تهران، ۱۳۸۹.

فضای شهری- فضای شهری و جایگاه آن در زندگی
و سیمای شهری، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات
شهرسازی و معماری ایران.

توسلی، محمود و دیگران (۱۳۷۱) طراحی فضای
شهری، جلد اول. مرکز مطالعات و تحقیقات
شهرسازی و معماری ایران.

توسلی، محمود (۱۳۷۱) اصول و روشهای طراحی
شهری و فضاهای مسکونی در ایران، تهران، وزارت
مسکن و شهرسازی، دفتر مطالعات و تحقیقات
شهرسازی و معماری ایران.

جهانبگلو، رامین (۱۳۸۵) نقد عقل مدرن. ترجمه
سامعی، حسین. انتشارات فرزانه روز.

حبیب، فرح (۱۳۸۰) فضای شهری بستر تعامل
اجتماعی (تعامل اجتماعی رویکردی به پایداری)،
فصلنامه معماری و فرهنگ. سال هفتم، شماره ۲۴.

حبیبی، محسن (۱۳۷۸) فضای شهری، حیات واقعه
ای و خاطره های جمعی، مجله صفا، سال نهم،
شماره ۲۸، بهار و تابستان ۱۳۷۸.

حبیبی، محسن (۱۳۷۹) جامعه مدنی و حیات
شهری، فصلنامه هنرهای زیبا، شماره هفتم. تابستان
۱۳۷۹.

حبیبی، مقصودی، محسن، ملیحه (۱۳۸۴) مرمت
شهری: تعاریف، نظریه ها، تجارب، منشورها و
قطعه نامه های جهانی، روشها و اقدامات شهری، چاپ
دوم، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
حسام، فرحناز (۱۳۸۰) حوزه عمومی و تجلی آن در
کالبد شهر، ماهنامه شهرداریها، سال سوم، شماره
۳۰، آبان ۱۳۸۰.

شورت، جان رنای (۱۳۸۸) نظریه شهری؛
ارزیابی انتقادی، مترجم زیاری، مهدنژاد و پرهیز،
کرامت اله، حافظ و فریاد، دانشگاه تهران، تهران.
صلاحی، ملک یحیی (۱۳۸۶) اندیشه های سیاسی
غرب در قرن بیستم، تهران: نشر قومس.

قادری، حاتم (۱۳۸۷) اندیشه های سیاسی در قرن
بیستم، تهران: انتشارات سمت.
مقدم فر، گلناز (۱۳۸۸) مکتب فرانکفورت و بسط

- مدنی پور، علی (۱۳۷۹) طراحی فضای شهری: نگرشی بر فرایندهای اجتماعی- مکانی، ترجمه فرهاد مرتضایی، تهران، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری.
- مدنی پور، علی (۱۳۸۱) تهران، ظهور یک کلانشهر، ترجمهحمید زرازوند، تهران، انتشارات پردازش و برنامه ریزی شهری.
- مدنی پور، علی (۱۳۸۲) فضاهای عمومی شهر، ترجمه صفوی، علی، فصلنامه مدیریت شهری، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۸۲.
- مدنی پور، علی (۱۳۸۹) فضاهای عمومی و خصوصی شهر، ترجمه نوریان، فرشاد. انتشارات سازمان فناوری اطلاعات و ارتباطات شهرداری تهران.
- مسعودی، کیومرث (۱۳۸۰) فضاهای عمومی شهری جایگاه تعامل اجتماعی ماهنامه شهرداریها، سال سوم، شماره ۲۶.
- ملا، سلمه (۱۳۸۹) سرای حضور، پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی واحد علم و تحقیقات تهران. دانشکده هنر و معماری. استاد راهنما: دکتر محمد نقی زاده. استاد مشاور: دکتر سید غلامرضا اسلامی، ۱۳۸۹.
- مهدوی، شهرزاد (۱۳۸۸) حیات مشترک شهری و حقوق شهروندان، فصلنامه معمار، شماره ۵۷، مهر و آبان ۱۳۸۸.
- نش، کیت (۱۹۵۸) جامعه شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت. ترجمه محمد تقی دلفروز با مقدمه دکتر حسین بشیریه، تهران: انتشارات کویر.
- حسین و محمود شورچه (۱۳۹۲) شهر و نظریه انتقادی با تاکید بر آرا دیوید هاروی، انتشارات پرهام نقش .
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۶) بازخوانی هابرماس، نشرچشمه، چاپ دوم، تهران.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۱) سیطره عمومی، ترجمه: هاله لاجوردی، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۰.
- هانا آرنست (۱۳۸۵) فصلنامه بخارا، ویژه نامه هانا

آرنست، شماره ۸۵، زمستان ۱۳۸۵.
John Parkinson, "Holistic Democracy and Physical Public Space", University of York, London, 2006.